

دوم این که در داخل آمریکا وزارت امور خارجه، کنگره، افکار عمومی همه مخالف اسرائیل بودند، آنان اصلاً مخالف شکل گیری کشور اسرائیل بودند خیلی جالب است صرفاً شخص «ترومن» و قبل از او هم «روزولت» بود که از پیدایش اسرائیل حمایت می کرد، شرکت های نفتی هم البته مخالف شناسایی و حمایت آمریکا از شکل گیری کشور اسرائیل بودند. یعنی این بحثی که آقای دکتر زیبا کلام مطرح کردند سطح کلام و واقعاً ما را با مشکل مواجه می کند نمی گویم مهم نیست لازم هست اما لازم است که یک مقدار وارد جزئیات بشویم، به نحوی که اصلاً تشخیص بدهیم چه چیزی بوده است.

منوچهری: من هم نکته ای را راجع به اسرائیل اشاره کنم و آن این که یکی از وجوه عمده بحث ما شناخت یک طرف قضیه یعنی آمریکا و بعد شناخت طرف دیگر یعنی ایران بوده است. من فکر می کنم یک نکته ضروری است در رابطه با مسأله اسرائیل و آن این که اساساً در مباحث تنوریک یک سؤالی که هم چنان پاسخش مورد بحث است، وجود دارد و آن هم این است که «آیا آمریکا در خدمت اسرائیل است یا اسرائیل در خدمت آمریکاست» یعنی این که آیا واقعاً آمریکا دارد از اسرائیل حمایت می کند یا آمریکا دارد از اسرائیل استفاده می کند؟ من فکر می کنم نوع پاسخی که به این سؤال داده می شود در بحث ما خیلی مؤثر و مفید است یعنی ان شاء الله جلسه ی آینده تو بحث گفته بشود.

عوامل مؤثر در روابط ایران و آمریکا (۱)*

اخوان: جلسه ی پیش در مورد تاریخچه برقرار شدن و چگونگی ادامه ی روابط ایران و آمریکا صحبت کردیم و موضوع را از دیدگاه آمریکا یک مقداری بررسی کردیم و همچنین از دیدگاه ایران. یعنی به عوامل محرک برقرار شدن و توسعه ی این روابط اشاره کردیم، منتها به نظر من اگر به همین مطلب بسنده کنیم ممکن است با یک مشکل یا یک سوء تفاهم مواجه بشویم. به نظر من لازم است که ما یک عامل سوم یعنی ساختار بین الملل را هم وارد قضیه بکنیم. دلیل این است که اگر این کار را

نکنیم این سوء تفاهم پیش می‌آید که ایران در روابط بین‌الملل یا روابطی که با آمریکا یا ابرقدرتها داشت واقعاً از قاعده مستثنی است، در حالی که ایران از قاعده مستثنی نیست، بلکه خود قاعده هم هست. یعنی چه؟ یعنی این که ساختار بین‌الملل چگونگی روابط بین آمریکا و شوروی، رقابت بین آنها، تا اندازه‌ای نقش انگلستان در اول تاریخ اینها همه در چگونگی روابط ایران و آمریکا مؤثر واقع شدند و این را ما اینجا نمی‌توانیم کنار بگذاریم. یعنی در آن تاریخ کدامیک از کشورهای دنیا در ۵-۶ سال بعد از جنگ جهانی درگیر رقابت بین آمریکا و شوروی نشدند، کدامیک از آنها درگیر رقابت‌های ناشی از سیستم دو قطبی و جنگ سرد شدند، در کدامیک از این کشورها دو ابرقدرت کودتا نکردند یا صاحب نفوذ نبودند، یا اشخاصی که در مد نظر خودشان بود را به قدرت نرساندند؟ ایران هم واقعا مانند دیگر کشورها بود، یعنی چه؟ یعنی عوامل داخلی ایران هم مؤثر بودند بحثی نیست، عواملی که به آمریکا مربوط می‌شوند نیز مؤثر بودند، اما «عوامل بین‌المللی» که ما زیر عنوان ساختار بین‌الملل به آن اشاره کردیم، آنها هم مؤثر بودند و ما این را نمی‌توانیم دست کم بگیریم. فقط من خواستم به این نکته اشاره بکنم چون جا ماند جلسه‌ی پیش.

شکوری: بحثی که در جلسه‌ی قبل صورت گرفت خلاصه‌اش این بود که اولاً روند تاریخی بحث شد، بعد رسیدیم به اینجا که عوامل تاثیر گذار بر روابط ایران و آمریکا و تاریخچه آن و نیز عواملی که موجب بدبینی افکار عمومی ایران و ذهنیت منفی و تند ایرانیان نسبت به آمریکا شده چه بوده و آیا این ذهنیت اصولاً وجود داشته یا ما تصور می‌کنیم که وجود دارد، ولی در واقع وجود ندارد بلکه این یک سیاست خارجی خاصی است که به آن اصطلاحاً «سیاست خارجی توده‌ای» می‌گویند، در سیاست خارجی توده‌ای برای این که حکومتگران مسائل داخلی را تحت الشعاع قرار بدهند و مردم را به بهانه‌ی مسائل خارجی بسیج کنند و یک دشمنی را در خارج عینیت بدهند تا به این وسیله مشکلات داخلی حل بشود. یعنی ایرانی که آمریکا را قبلاً در مقابل شوروی، در مقابل انگلستان، منجی خودش می‌دانسته است تا جنگ جهانی دوم و مخصوصاً در قضیه آذربایجان، چه شد که همین ایرانی امروز آن را شیطان بزرگ و بزرگترین دشمن خودش تلقی می‌کند. بحث مان رسید به اینجا، اگر قرار باشد بحث جدیدی را صحبت کنیم بحث جدید این هست، البته من فقط بحث جدید را خواستم طرح کنم دوستان که نظرات‌شان را مطرح کردند من هم مطالبی دارم که عرض خواهم

کرد. البته نکته مورد اشاره آقای دکتر اخوان راجع به تاثیر گذاری ساختار بین الملل در این مسائل نیز صحیح است و در همین چارچوب قابل بررسی است ولی بحث محوری و اصلی ما «عوامل مؤثر در روابط ایران و آمریکا است».

زیبا کلام: عرض کنم که با نام و یاد حضرت حق، من تا آنجا که یادم می آید حداقل از صحبت هایی که بخشی از آن را خود من مطرح کردم، این نکته ای که آقای دکتر اخوان گفتند که اتفاقاً نکته ی درستی است ولی تا حدودی به آن پرداخته شد که ما نمی توانیم مجموع روابطی که بین ایران و آمریکا ایجاد شد و مناسبات بین تهران و واشنگتن را بیابیم صرفاً روی آن متمرکز بشویم به عنوان رابطه ی بین این دو کشور. یعنی نمی شود آن چیزی را که دکتر اخوان گفت ما نادیده بگیریم و بگوییم که روند کلی که بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا حاکم شد، و در حوزه روابط بین الملل به آن می گویند «عصر جنگ سرد»، ما نمی توانیم در خلاء بنشینیم و بگوییم که خیلی خوب حالا ما می خواهیم رابطه بین ایران و آمریکا را بررسی بکنیم بدون در نظر گرفتن این که در چه جهانی داریم زندگی می کنیم، بدون در نظر گرفتن مختصات دنیا و ژئوپولیتیک منطقه، بیابیم و در خلاء بگوییم که حالا این روابط درست بوده و اینها.

آقای دکتر اخوان قطعاً این مسأله ای که شما می فرمایید هست و هر کس بخواهد از بعد از جنگ جهانی دوم یعنی از بعد از دهه ۱۳۲۰ هجری شمسی یا دقیق تر بگوییم از اوائل دهه ۳۰ پیردازد به مسائل ایران و آمریکا قطعاً باید این را در یک دایره وسیعی که به هر حال «عصر جنگ سرد» هست باید مورد توجه قرار بدهد.

خیلی کلی تر اگر بخواهیم بگوییم می شود گفت که ما سه جور حوزه راکم و بیش در عصر جنگ سرد شاهد هستیم. یک حوزه ی نفوذ غرب هست، حالا غرب هم که می گوئیم مرادمان غربی است که آمریکا در رأسش قرار دارد. دوم حوزه ی شرق هست. بالاخره یک حوزه ی سومی که مناقشه انگیز است و ما به آن می گوئیم «حوزه ی غیر متعهدها»، که اتفاقاً این ایده و فکر غیر متعهدها هم می شود گفت به تعبیری یک واکنش بود در قبال دو قطبی شدن جهان، جای ایران به نظر من مشخص است، جای ایران در حقیقت در آن حوزه ی اول هست یعنی حوزه ای که تحت نفوذ و سیطره غرب است، غربی که در رأسش آمریکا قرار می گیرد. خوب بالطبع نیازی به گفتن نیست که ما در حوزه ی شرق

نبودیم و علی‌رغم شعارهایی که رژیم شاه می‌داد، سخنرانی‌هایی که می‌کردند و دم از استقلال ملی می‌زدند و چیزی که شاه تحت عنوان ناسیونالیسم مثبت اگر اشتباه نکنم می‌گفت یا استقلال می‌گفت در حقیقت علی‌رغم همه‌ی آن حرف‌هایی که می‌زد جای رژیم شاه مشخص بود که در جهان و حوزه‌ی غیر متهدها نبود و مشخصاً یک بخشی از آن مجموعه‌ی غرب بود.



دکتر زیبا کلام

اما اگر برگردیم به مباحث جلسه‌ی پیشمان، آنجا که بحث بواسطه‌ی عنصر زمان متوقف ماند ما رسیدیم به آن چیزی که دکتر شکوری گفتند، رسیدیم به پیدایش ذهنیت یعنی بخشی از کار امروزمان به نظر من بایستی پرداخته بشود به این که آیا آنچه که ما در رابطه با آمریکا مطرح می‌کنیم، چه امروز چه در گذشته، آیا صرفاً یک ذهنیتی که مولود توهم توطئه هست که یا این که نه در ورای توهم توطئه به هر حال یک نوع وابستگی خاص و یک جور سلطه‌ی خاص آمریکا در جامعه‌ی ما وجود و حضور داشت؟ عبارت دیگر آیا این چیزی که ما معتقد هستیم که بسیاری از کنشها و

واکنشهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ایران از بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ به بعد توسط آمریکا در ایران اعمال شد. ذهنیتی که ما داریم این هست که می‌گویند اینها در حقیقت مولود چیزهایی هست که آمریکایی‌ها می‌گفتند و می‌خواستند. به عنوان مثال اگر اصلاحات ارضی شد اگر انقلاب سفید شد همه برنامه ریزی آمریکا بود. ما امروز بحث می‌کنیم و می‌گوییم به این دلیل وقتی کندی آمد سر کار در آمریکا و خواستند یک جور اصلاحات بکنند و خواستند در کشورهای دیگر مشابه انقلاب کوبا، نوع رژیم عبدالناصر مصر، نوع رژیم احمد سوکارنو اندونزی، این نوع رژیم‌هایی که در نهایت مورد قبول غرب نبود، چه کاری ما می‌توانیم بکنیم که از به وجود آمدن چنین ساختارهایی جلوگیری بکنیم؟ و خوب کندی و مشاورینش به این باور رسیدند که یکی از راه‌های این هست که یک درجه‌ای از اصلاحات در کشورهای مثل ایران بشود. خوب ببینید تا به امروز این جزء لاینفکی از تبیین سیاسیون ما از رابطه‌ی ایران و آمریکا بوده. حالا من می‌خواهم این سؤال را مطرح بکنم که واقعاً این نظریه چه قدر درست است؟ حتی در مسأله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز می‌بینیم خیلی از تحلیل‌ها پای آمریکایی‌ها را می‌کشند وسط، که به هر حال آنها این را از شاه خواستند. یا فرض بفرمایید در جریان‌های بعدی که رژیم شاه مردم را سرکوب نمود. یا فرض بفرمایید در فلان مقطع می‌گوییم هویدا که به قدرت رسید و شد نخست وزیر و سیاست‌هایی را که شروع کرد اجرا کردن، باز می‌گوییم اینها هم برمی‌گردد به آمریکایی‌ها. بعبارت دیگر ما یک جوری داریم به تاریخ گذشته مان می‌نگریم کانه شاه اگر یک لیوان آبی برداشته و جرعه‌ای نوشیده این راهم به یک شکلی آمریکایی‌ها به او گفته‌اند. حالا مستقیم یا غیر مستقیم.

من می‌خواستم بگویم این جوری نیست فی الواقع، درسته که آمریکایی‌ها بدنبال یک متحد استراتژیک در ایران بودند، به قول دکتر اخوان آمریکایی‌ها بدنبال یک متحد استراتژیک در کجا نبودند؟ در آفریقا هم بودند، در خاورمیانه عربی هم بودند، در آسیای جنوب شرقی هم بودند، در اروپا هم بودند. بالطبع خوب در ایران هم بودند، منتهای مراتب حد این تا کجا هست؟ آیا حد این تا آنجا هست که هر کنش و واکنش کوچکی که در تحولات داخلی ایران اتفاق افتاده ما این را نسبت بدهیم به آمریکا؟ به نظر من این درست نیست. بنده معتقدم اگر چه پذیرش این امروزه در جو فعلی خیلی سخت است، ولی بنده معتقدم که بسیاری از سیاست‌هایی که رژیم شاه اعمال کرد بخشی از سیاست‌های اقتصادی، سیاست خارجی، در حقیقت مولود و معلول ذهن و فکر خود شاه و رژیم

بود و اگر لازم شد من به هر حال مقاطعی را خواهم گفت که آنچه که شاه می‌کرد یا آنچه که شاه بنا بود انجام بدهد بعضاً چندان باب طبع آمریکایی‌ها هم نبود. خوب اگر این را بپذیریم که آنچه که شاه می‌کرد و آنچه که شاه انجام می‌داده بخشی از آن، به نظر من، بخش عمده‌ای از آن مولود و معلول نگرش خود شاه و رژیم او بوده، آن وقت می‌رسیم به آن مشکلی که آقای شکوری عنوان کردند و آن مشکل این هست که پس این ذهنیتی که ما داریم و طبق آن اگر آب هم در ایران رژیم شاه می‌خورده به دستور آمریکایی‌ها بوده، پس این ذهنیت از کجا پیدا شده؟

حالا بنده می‌خواهم این را بگذارم در یک نوبت بعدی به آن بپردازم. من می‌خواهم بگویم این ذهنیتی که پیدا شده در حقیقت از عوارض بیماری توهم توطنه هست که ما به آن دچار هستیم و چه مردم ما، چه مسئولان ما، چه در گذشته و چه در امروز بر این باور هستیم که هیچ پدیده‌ی خودبخودی وجود ندارد، هر اتفاقی که در جامعه‌ی ما می‌افتد یا حتی در جهان بیرون می‌افتد این را به یک شکلی ما می‌خواهیم ربط بدهیم به قدرت‌های خارجی. آن که مربوط به رژیم شاه می‌شود یک قدرت خارجی مشخص هست و آن هم آمریکا است. بنده در دور بعدی می‌خواهم یکی چند دقیقه‌ای در خصوص این «توهم» صحبت بکنم، به عنوان یک اصل کلی، که البته آن وقت یکی از تبعاتش و یکی از نتایجش هم نگرشی هست که ما نسبت به مجموعه‌ی روابط ایران و آمریکا، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، داشتیم و داریم.

منوچهری: من فکر می‌کنم با توجه به بحث‌های جلسه‌ی قبل و شروع بحث در این جلسه خیلی ضروری است که ما یک دقت و حساسیت بیشتری نسبت به بحث روی آن داشته باشیم این که خود انتخاب موضوع و متمرکز شدن روی یک بحث مشخص یک ضرورت است، ولی این که یک حداقلی از اتفاق نظر در مورد چگونگی پرداختن به بحث مورد نظر هم خودش یک ضرورت دیگر است، بخصوص با توجه به آخرین نکته‌ای که جناب دکتر زیبا کلام مطرح کردند یعنی بحث «توهم توطنه». من نقل قول می‌کنم در به اصطلاح گیومه، فکر می‌کنم این ضرورت را جدی‌تر می‌کند، یعنی این که آیا ما می‌خواهیم به عنوان یک مفروض با این قضیه برخورد بکنیم، یا این که به عنوان یک نتیجه‌ای که حاصل یک سری استدالات و مبانی و فرایندهای بررسی هست که در نهایت به یک همچنین چیزی ختم می‌شود. من فکر می‌کنم لاف‌آنها که به ذهن من می‌رسد (حالا یک مقداری از

نظر روشی بستی بحث می‌کنم نمی‌خواهم وارد بحث‌های روز در باب روش بشوم ولی) حداقل چیزی که علی‌رغم بحث‌هایی که امروز در باب روش هست، بخصوص با توجه به موضوع مورد نظر ما، ما می‌توانیم یا روش استقرایی را به کار ببریم یا روش قیاسی را. اگر موضوع را این بگذاریم که اولاً ذهنیتی که ما به آن اشاره می‌کنیم یا آن چه که به عنوان یک واقعیت در فرهنگ سیاسی ایران، در روان‌شناسی جمعی ایران به آن اشاره می‌کنیم، چه جوری به آن رسیدیم، یا چه جوری می‌خواهیم در موردش بحث بکنیم و در مورد صحت و سقمش می‌خواهیم به نتیجه برسیم، اگر این را موضوع قرار بدهیم با توجه به این که باز در خود همان بحث هم معمولاً کانون توجه کودتای ۲۸ مرداد هست، بنابراین ما یک کودتایی را به عنوان یک واقعیت تاریخی داریم این که به تبع آن کودتا تا لاقفل زمان انقلاب یعنی در یک فاصله ۲۵ ساله، (ربع قرن)، آیا واقعاً مردم ایران به این نتیجه رسیدند که آمریکا اولاً عامل کودتا بوده، ثانیاً باعث و بانی تمام بدبختی‌ها و مسائل و مشکلات ما بوده است یا نه؟ و از طرف دیگر بر اثر یک چنین برداشتی که آمریکا را مسبب همه مشکلات ما می‌دانسته است، رژیم شاه هم نمی‌توانست چیزی جز فرمانبردار و سیاستگذار و مجری فرامین آمریکا باشد. آیا ما به چه ترتیبی می‌توانیم به صحت و سقم این مفروض که در ذهن مردم چنین تصویری وجود داشته است، برسیم؟ این به نظر من سؤال اصلی است. اگر هم که مردم چنین ذهنیتی داشتند، آیا این چیزی به قول آقای زیباکلام به جز یک توهم نبوده است و یا این که پشتوانه‌ی واقعی و نظری استوار داشته است؟ خلاصه بکنم صحبت‌م را ما داریم راجع به این که آیا اساساً اگر هم مردم چنین برداشتی داشتند خود این برداشت به عنوان یک توهم می‌تواند برود زیر سؤال یا نه این ذهنیت منشاء واقعی داشته و بیش از یک تصور و توهم است؟

در هر حال، من دوباره برگردم به بحث روش، ما می‌توانیم یا از طریق روش استقرایی به این بحث بپردازیم یا از طریق روش قیاسی. روش استقرایی این است که بیاییم، ببینیم در مجموع کشورهای که وضعیت مشابه با ما را داشتند از نظر فرهنگ سیاسی، از نظر شیوه‌ی برخورد با مسائل شان و انگاره‌هایشان در مورد مشکلاتشان چه جوری برخورد می‌کردند. یا این که بیایم با یک روش قیاسی تحلیل کنیم. به این معنا که یک اصلی را به عنوان اصل کلی بپذیریم و بعد در پرتو آن بیاییم مسأله‌ی ذهنیت مردم را مورد بررسی قرار بدهیم. آن اصل کلی می‌تواند این باشد که ایران لاقفل در طی صد سال اخیر یا ۱۵۰ سال اخیر تا انقلاب اسلامی و بعد از انقلاب به شکل متفاوتی همان مسأله

را داشته است و آن هم درگیری جدی با قدرت‌های بزرگ در دوره‌ها و مقاطع مختلف تاریخی بوده است. حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران و بعد به تبع آن فرهنگ آن به شکل خاص خودش، حاصل و مولود این درگیری و ارتباط خاصی است که با قدرت‌های حاکم یا قدرت‌های بزرگ در سطح بین‌المللی وجود داشته است. بعبارت دیگر اگر ما به عنوان یک اصل بپذیریم که تا انقلاب اسلامی آن چه که در ایران می‌گذشته است با توجه به شواهد تاریخی ما هیچ وقت فارغ از تأثیر گذاری جدی و تعیین‌کننده‌ی قدرت‌های روز نبودیم، بعد از انقلاب اسلامی حالت درگیری و تقابل پیدا کرده است. حالا ببایم در پرتو این قضیه ذهنیت مردم در طی این دوران و بعد بخصوص بعد از انقلاب چگونه می‌توانسته باشد بررسی کنیم و بخصوص آن چه که به نظر من مهم است این است که وقتی می‌گوییم مردم یک مقداری متأثر از نخبگانند و یا مراکز فکر آفرین. مسأله باز در این زمینه خاص مبهم می‌شود به این معنا که معمولاً در مسایل این چنین یک کانون‌های Opion making یا آراء سازی هست. این ضرورتاً همیشه جنبه‌ی منفی ندارد. یعنی این که مردم همیشه به تبع نظریاتی که توسط یک کانونها، مراکز، مجموعه‌ها، افرادی که در نظر آنها صاحب مشروعیت و اعتبار هستند نظرشان شکل می‌گیرد. بنابراین ما می‌بینیم که قبل از انقلاب بیشتر در میان تحصیل‌کردگان، فعالان سیاسی در ایران و در کشورهایی که وضعشان مشابه ایران بود یک نظر خاصی راجع به قدرت‌های بزرگ وجود داشت. از جمله در مورد آمریکا، لاقلاً از بعد از جنگ دوم جهانی بخصوص آمریکا قبل از آن انگلیس و روس و غیره و به همین ترتیب در کشورهای اروپای شرقی راجع به، برای مثال شوروی آن زمان. و ما می‌توانیم ضرورتاً انتظار داشته باشیم که در تمام مقاطع مردم یک جور فکر می‌کردند راجع به مسأله آمریکا. اما در هر مقطعی هم هر جوری فکر می‌کردند به نسبت میزان مشروعیتی که برای آن «کانون‌های نظر سازی» قائل بودند به همان نسبت هم مشابه آنها فکر می‌کردند. بنابراین کسانی که به هر حال نظرشان در قبل از انقلاب راجع به آمریکا مورد توجه ما هست به نظر من عامه مردم نبودند.

اما بعد از انقلاب عامه مردم هم بودند منتها نکته‌ی مهم این است که آن چه که در بعد از انقلاب به عنوان فرهنگ سیاسی، نظر مردم، ذهنیت عمومی، روان‌شناسی جمعی به آن می‌شود اشاره کرد، به هیچ عنوان فارغ از آن چه که در قبل از انقلاب در اذهان تحصیل‌کردگان و آن تیپ‌های اجتماعی که اسم بردم وجود داشت، نمی‌توانست باشد. یعنی این که بعد از انقلاب ناگهان مردم متوجه مسأله

آمریکا نبودند. این درگیری و به اصطلاح دغدغه ذهنی وجود داشت در قبل از انقلاب، ولی عمدتاً برای تیپ‌های خاصی در جامعه بود که بعد از انقلاب به تبع مشروعیتی که مبارزان و فعالان سیاسی و از جمله خود حضرت امام ره به عنوان کسی که رهبری انقلابی را که مردم هم، حالا تیپ‌ها و بخشهای مختلف جامعه هر کدام به تبع برداشتی که از مسأله‌ی جامعه ایران و مسائل سیاسی داشتند ولی به هر حال آن وفاقی که انکار ناپذیر هست لااقل در ارتباط با پذیرش مشروعیت انقلاب و پذیرش رهبری انقلاب توسط امام، به تبع این مشروعیتی که برای حضرت امام قائل بودند، مردم آن ذهنیت راجع به آمریکا را هم پذیرفتند. متها به نظر من نکته‌ی حساس و ظریف اینجاست که امام تنها نبود در موضوعگیری نسبت به آمریکا. یعنی نمی‌توانست مواضع حضرت امام در مورد آمریکا که به تبع آن مواضع ذهنیت عمومی مردم شکل جدی و روشنی پیدا کرد نسبت به آمریکا نمی‌توانست فارغ از تجربه‌ی تاریخی ما قبل انقلاب باشد و حالا ذهنیت مکتوب یا غیر مکتوب بین بخش وسیعی از تحصیل کردگان و افرادی که به هر حال دغدغه‌های سیاسی داشتند و فعال بودند، این فقط در محدوده ایران. بعد تازه به خارج از ایران هم که می‌پردازیم و با حجم وسیعی از اطلاعات چه به صورت کتب، به صورت مجلات، چه به صورت برنامه‌های تلویزیونی و غیره مردم در جریان آن اطلاعات قرار گرفتند. از جمله مسائل مربوط به جنگ ویتنام که در زمان خودش مردم خیلی در جریان نبودند، ولی بعد از انقلاب در جریان آن قرار گرفتند و مسأله‌ی دخالت‌های وسیع آمریکا در کودتاها و تغییر رژیم‌هایی که در دنیا واقع شده بود. طبیعتاً ذهن مردم به تبع این مسائل شکل گرفت. بنابراین اگر ما به این شکل به مسأله پردازیم موضوع صحت و سقم وجود ذهنیتی در بین مردم ایران درباره‌ی آمریکا به یک شکل برای ما مطرح خواهد شد. اما اگر از ابتدا (طبق آنچه که آقای دکتر زیبا کلام نظر دادند) با این فرض که این ذهنیت چیزی نمی‌توانست باشد الا این که یک توهمی که مسبب همه‌ی مسائل را یک عامل خارجی می‌داند یعنی با این مفروض شروع بکنیم طبیعی است که مسأله‌ی ذهنیت مردم و فاصلش با واقعیات به شکل دیگری برای ما نمایان خواهد شد من فعلاً ادامه نمی‌دهم یک مقدار هم طولانی شد ببخشید.

قادری: تا جایی که من توانستم بحث را دنبال بکنم و یادداشت‌هایی را هم برداشتم ظاهراً هم مطالب حاج آفاشکوری هم دکتر زیبا کلام هم دکتر منوچهری در باب این که اصلاً این ذهنیت را باید

یک مسأله‌ی منطبق با امر واقع بگیریم یا نگیریم، در موردش تردید هست و تلقی عمومی بر این است که این ذهنیت چه بسا با یک مطالعه موردی و یک کار تحلیلی تحقیقی خیلی مثبت در نیاید. یعنی یک نظر مثبت یا یک پاسخ مثبتی نداشته باشد و در یک جایی حداقل شکننده باشد. من خودم با این حرف به شخصاً موافقم و فکر می‌کنم که همین که سه نفر از دوستان هم زمان در طرح قضیه به این نکته اشاره می‌کنند خودش حائز اهمیت است. یعنی نوعی توجه یا زیر سؤال بردن و مورد پرسش قرار دادن آن مبانی ریشه‌ای که ما فکر می‌کنیم ذهنیت هست و چه بسا ذهنیت نبوده باشد. هر چند من برایم خیلی روشن نشد البته در صحبت‌های دکتر منوچهری تا حدی گنجانده شده بود که اصلاً این ذهنیت را می‌خواهیم مفروض بگیریم یعنی این که چنین ذهنیتی وجود دارد، ولی عملاً منطبق با امر واقع نیست. یا این که بگوییم اصلاً چنین ذهنیتی وجود هم ندارد بیشتر صحبت‌ها هم منفی بود و ذهنیت منفی ایرانی‌ها طرح می‌شد. من با توجه به این دو نکته‌ای که اشاره کردم ما بایم که یک سوالی را طرح بکنم (البته در صحبت دکتر زیبا کلام تا حدی این گنجانده شده بود) من فقط شکل بندی خاص خودم را به آن می‌دهم اگر ایشان هم موافق باشد که ما وقتی صحبت از ذهنیت داریم می‌کنیم و ایشان به عنوان نظریه توطئه طرح کردند چه تمایزی قابل می‌شویم میان ذهنیت و افکار عمومی. آیا ذهنیت و افکار عمومی یکی است یا ذهنیت و افکار عمومی جدا است؟ چه ارتباطی با هم دارد؟ در صحبت دکتر منوچهری هم این بود راجع به افکار سازان صحبت شد *Opinion making* یا *Maker* یعنی افکار ساز یا افکار سازی صحبت شد و این حرف معقولی است. آیا افکار سازان ما همان ذهنیت سازان ما هستند؟ من خودم به نظرم می‌آید یعنی اگر بخواهم یک پاسخ اجمالی داده باشم ذهنیت آن سطح عمیق تر و لایه زیرینی است که متأثر از فضای شاید صدها ساله و ملهم از عوامل مختلف اعم از مذهبی، وضعیت جغرافیایی ما که مهاجم پذیریم، وضعیت‌های اقتصادی، استبدادی که بر ایران زمین حاکم بوده و غیره یعنی میان ذهنیت و افکار عمومی تمایز قابل می‌شوم. هر چند که فکر می‌کنم هیچ افکار عمومی مستقل از این ذهنیت‌ها شکل نگیرد یعنی این تمییزش به معنای انفکاک مطلق و کلی نیست یک ذهنیت وجود دارد و یک افکار عمومی منطبق با آن می‌آید و شکل می‌گیرد و حالت پیدا می‌کند - حالا افکار ممکن است مثبت باشد منفی باشد - و در اینجا است که آن بحث افکار سازان هم می‌شود.

سپس یکی بحث جدا کردن ذهنیت از افکار عمومی است. اگر بحث ذهنیت طرح بشود من به

نظرم می‌آید این حرفی که آقای دکتر زیبا کلام زدند حرف قابل تأملی است و با پردازش بیشتر حرف درستی است. یعنی نظریه توطئه یا توهم توطئه که چرا ما اصلاً اینگونه فکر می‌کنیم. یعنی همواره یک عوامل غیبی، یک دست‌های پنهان یک نیروهایی که جدای از آن نیروهای خودی ما هستند می‌آیند فعال می‌شوند، این را حتی می‌توانیم در آن بحث‌های جامعه‌شناسی معرفت هم ببریم و بگوییم خوب این مرحله‌ی به هر حال غیر علمی است یعنی جایی که بحث نمی‌شود که نیروهای مؤثر در سرنوشت ما، مؤلفه‌های اجتماعی ما کجا هستند، این در ذهنیت ایرانیان امری است بسیار مهم. اگر در مورد افکار عمومی بگوییم آن موقع این حرفی که آقای دکتر منوچهری می‌گویند چه کسانی این را ایجاد می‌کنند اگر روحانیون مؤثرند خوب در افکار عمومی افکار سازان روحانی هستند، اگر تیب‌های متخصصند اینها هستند، اصولاً اینها به چه اقشاری از جامعه دسترسی دارند. اگر شما در جامعه‌ای زندگی بکنید که مثلاً رسانه‌هایی مثل رادیو، تلویزیون و روزنامه کم باشد خواه ناخواه اول بخش‌هایی که به این موضوعات دسترسی ندارند بیرون از این افکار سازی، روند افکار سازی شما قرار می‌گیرند خوب این مهم است. چه بسا ما صحبت از افکار عمومی می‌کنیم ولی منظور کسانی هستند که بیشتر طرح قضیه می‌کنند یا این رسانه‌ها را از خودشان ملهم می‌کنند، ولی وقتی واقعاً در درون توده‌های مردم برویم می‌بینیم چندان هم موضوعیت ندارد. به تعبیر دیگر می‌خواهیم بگوییم افکار عمومی چیست، مال چه کسانی هست، به چه کسانی برمی‌گردد، آیا همه همین طورند، آیا همه‌ی ایرانی‌ها فکر می‌کنند آمریکا اینطور است، روسیه آن گونه، یا نیروهای داخلی مثلاً این گونه یا آن گونه هست؟ خوب این هم نکته‌ای بود. من فقط دارم طرح قضیه می‌کنم تا در نوبت‌های بعدی به آن بپردازیم.

یک مسأله‌ی بسیار مهمی که من باز در صحبت‌های دکتر منوچهری دیدم (خودم هم قبلاً یادداشت کرده بودم ولی چون ایشان گفتند فقط از باب تأکید بیشتر می‌گویم که چه بسا دوستان هم ضروری بدانند روی آن بایستیم و بحث کنیم) این است که افکار عمومی ما تبعی است یا اصلی؟ افکار عمومی را به ذهنیت ربط دادیم به جهت معرفتی، ولی تبعی است یا اصلی. یعنی مردم ما بگونه‌ای هستند که مستقیم از آمریکا چه مثبت چه منفی متأثر بشوند؟ اگر متأثر می‌شوند در چه مواردی؟ طبیعی است که وقتی آمریکایی‌ها بخواهند قمر مصنوعی به فضا بفرستند، ماهواره بفرستند، یا این که بر سطح ماه فرود بیایند به جهت تکنولوژیکی مستقیم افکار عمومی ما را متأثر از

خودشان می‌کنند. ولی آیا در رابطه با مثلاً همکاری آمریکا با اسرائیل هم افکار عمومی ما را مستقیم متأثر می‌کنند، یا تبعی هست؟ یعنی به تبع فضاها و جریان سازی‌هایی که در داخل ایران قرار می‌گیرد مردم هم متوجه این قضیه می‌شوند. چون مستقیم با این قضیه احیاناً سر و کار ندارند. این را فقط در حد سؤال می‌گویم، به هر حال باید مشخص بشود افکار عمومی تبعی است یا اصلی و این در چه حوزه‌ها و حیطه‌هایی می‌تواند جای بگیرد.

شکوری: بحث متمرکز شده. می‌توان به نتیجه‌گیری پرداخت. البته آقای دکتر قادری مطلبی را در مورد ذهنیت ایرانیان از نقش آمریکا از مطالب من برداشت کردند که لازم است آن را تصحیح کنم. من اظهار نظر نکردم بلکه طرح سؤال کردم که «آیا این ذهنیت وجود دارد یا وجود ندارد؟» این اعلام نظر نبود، فقط طرح سؤال بود، که می‌خواستم بگویم شیوه‌ی بحث باید این باشد، اساساً ما سؤال کنیم که چنین ذهنیتی وجود داشته یا ما تصور می‌کنیم. الآن هم آیا چنین ذهنیتی وجود دارد یا ما تصور می‌کنیم که هست؟.

اما اصل بحث، از چند منظر بحث شد، آقای دکتر منوچهری که از منظر جامعه‌شناختی به قضیه پرداختند و خوب هم بود. جناب دکتر زیباکلام هم در واقع چکیده‌ای از کتاب خودشان «ما چگونه ما شدیم» را با بیانی تازه‌تر ارائه دادند که «بیماری توهم توطئه» و اینها که خوب از یک منظر من هم قبول دارم، ولی چون یک بعدی است شخصاً در آن حرف دارم. اول من اینها را بحث می‌کنم تا برسیم به فرمایش دکتر قادری.

من فکر می‌کنم که این ذهنیت وجود داشته، نظر شخصی خودم را عرض می‌کنم. فکر می‌کنم این ذهنیت قبل از انقلاب وجود داشته. اگر همانطور که آقای دکتر منوچهری از منظر جامعه‌شناختی این قضیه را مطرح کردند ما قضیه را نگاه کنیم جامعه ما مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد همیشه به آمریکا با چشم بدبینانه نگریسته، حالا اگر در قبل از انقلاب این توده‌ای و فراگیر نشده بود، در بین خواص یک واقعیت بود، یک واقعیتی بود که چه چپ کمونیست کشور ما، چه چپ مذهبی ما و چه دیگر جریان‌های فکری و سیاسی کشور ما همه اجمالاً به این نتیجه رسیده بودند که مشکلاتی که برای ما درست می‌شود یا درست شده، سر منشأش کودتای ۲۸ مرداد و دخالت آمریکاست. بعد از آن هم آمریکا دخالت جدی می‌کند و نمی‌گذارد ما خودمان تصمیم بگیریم. این در حد خواص وجود

داشت. ما تجربتاً این را لمس کردیم. از باب مثال در زندان‌های دوران شاه که نخبگان ما بودند، نخبگان سیاسی کشور بودند، به ندرت می‌شد کسی را پیدا کرد از چپ، راست، مذهبی، ملی که به این ایده اعتقاد نداشته باشد و دشمن اصلی خودش را و ایران را آمریکا نداند. این یک معتقد مشترک همه‌ی مبارزان و فعالان سیاسی قبل از انقلاب بود که نمونه‌اش در یک بند ۳۰۰ نفری، ۳۵۰ نفری، نمی‌شد یک نفر را پیدا کرد که آن اعتقاد را نداشته باشد. خوب این یک افکار سنجی خیلی خوبی می‌تواند باشد در یک محدوده‌ای که دانشجو بود، روحانی بود، استاد دانشگاه بود، کارگر بود و از اقشار مختلف دیگر نیز نمایندگان اقشار مختلف تقریباً آنجا بودند و یک چنین توهمی که آمریکا با ما دوست است و قصد خدمت به ما دارد، نبود بین اینها. بنابراین این ذهنیت در حد خواص مسلم بوده. اما در حد عوام؟ اکثریت به این نتیجه نرسیده بودند که و آگاهی‌های مردم در این سطح نبود که بتوانند ریشه‌های قضایای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را تحلیل کنند و به ماوراء مرزها برسانند. پس این ذهنیت در بین توده‌ها نبوده طبعاً، ولی در بین خواص و نخبگان ما این فکر بوده و بعد از انقلاب با توجه به این که منعها شکست، محدودیت‌ها از بین رفت و اندیشه‌ها باز شد، افقها و امکانات جدیدی برای توده‌های مردم در راستای آگاهی از مسائل جهانی و سیاسی جامعه جهانی و جامعه داخلی خودمان پیدا شد، مردم هم عملاً به این نتیجه رسیدند و چیزهایی هم اینها را تقویت کرد.

اینطور نیست که صرفاً ذهنیت مردم باشد. من می‌خواهم که یک مقداری حاشیه بزنیم به فرمایش آقای دکتر زیبا کلام که ما باید جمع کنیم یعنی که ما در شکست هامان، در عقب ماندگی مان، در انحطاط مان هم عوامل داخلی را باید در نظر بگیریم و هم عوامل خارجی را. اصلاً واقع بینی هم این را اقتضا می‌کند. اگر ما بیاییم بگوییم که فقط خود ما مقصر بوده‌ایم، یعنی ملت، نخبگان، روحانیت، دانشگاهیان، سیاستمداران، نظامیان و اینها را بیاییم محکوم کنیم و بگوییم که عامل ورشکستگی و بدبختی ما هستند. این یک طرفه قضاوت کردن است، اینها همه سهم داشتند. حتی اگر بگوییم مقصر صد در صد خانواده‌ی پهلوی بود، رضا شاه بود، سید ضیاء بود این یک طرفه قضاوت کردن است. یک عامل در داخل است. در داخل هم توزیع می‌شود بین مردم و نخبگان (اعم از روحانی، نظامی، سیاسی)، وزامداران که شخص محمد رضا شاه و دیگر شاهان را هم می‌گیرد، اینها تقصیرهایی داشتند که در جای خودش باید بحث کرد. که هر کدام‌شان به چه میزانی در انحطاط ما مقصر بودند. منتها منهای این قضایا برنامه‌ریزی‌های برون مرزی هم بی‌تأثیر نبوده که بعضی دوستان

آن را «بیماری توهم توطئه» نامیدند. یعنی آن هم واقعاً ذهنی فکر کردن و ایده آلیستی فکر کردن است که ما بیاییم بگوییم که کشورهای بزرگ و قدرت‌های بزرگ همیشه به چشم دوستی به ما نگاه می‌کرده‌اند یا می‌کنند. اگر از قضایای سیاسی این جور تصویری داشته باشیم، ساده‌اندیشی است. ما باید بگوییم که نه چنین چیزی نیست آنها هم منافعی دارند و بالاخره می‌خواهند منافع‌شان را حفظ کنند و در راستای حفظ منافع‌شان تلاش می‌کنند.

من دوباره برمی‌گردم به آن اصل «توارث تمدن‌ها» که در جلسه‌ی قبل عرض کردم. توارث تمدن‌ها یک واقعیتی است که این در قرن اخیر رسیده به آمریکا و آمریکا وارث تمدن طولانی بشریت در جهان شده و طبیعی است که هر تمدنی می‌خواهد در جهان توسعه پیدا کند و این خصیصه‌ی ذاتی آنست. آمریکا هم بعد از جنگ جهانی دوم زمینه را با فرسوده شدن اروپا و انگلستان و اضمحلال کامل بریتانیا و عثمانی و اینها برای خودش آماده دید که در مسایل جهانی به اصطلاح رسالتی را که برای خودش احساس می‌کرد، انجام بدهد. قبل از آن سیاستش سیاست صبر و انتظار بود. سیاستی که نسبت مخصوصاً به ایران و خاورمیانه داشت سیاست صبر و انتظار بود. این هنری گریدی که یکی از سفرای پیشین آمریکا در ایران است، مقاله‌ای نوشته و طی آن مقاله نوشته است که چرا در ایران دخالت نمی‌کنند. یعنی در فراتر از مسائل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی چرا در سرنوشت «سیاسی» ایران دخالت نمی‌کنند، یک نکته‌ای دارد که من آن را دقیقاً با واژه‌ها و تعابیر انتخابی خود او در اینجا نقل می‌کنم. این خیلی برای من جالب بود. او می‌گوید: «بگذار احتیاج‌گذاها به پول بالا بگیرد تا به زانو در آیند.» یعنی زمانی ما (آمریکایی‌ها) می‌توانیم مستقیماً در ایران وارد عمل و موفق بشویم که در مسایل اقتصادی کاملاً ایران به زانو در آمده باشد و بتوانیم ازش استفاده بکنیم. کندی هم همین طور در مطالبی که راجع به کمک‌های خارجی به طور کلی گفته به اهداف سطره جویانه آمریکا تصریح کرده. او می‌گوید: «کمک‌های خارجی وسیله‌ای است که توسط آن ایالات متحده آمریکا نفوذ و کنترل خود را در تمام دنیا اعمال می‌کند و از کشورهای بسیاری حمایت می‌کند که در غیر این صورت فرو پاشیده و یا دچار کمونیسم می‌شوند.» رئیس جمهور ترومن هم درباره‌ی برنامه‌ی «اصل چهار» مطلبی دارد این هست می‌گوید «اصل ۴ برای ما متحدینی قوی به همراه آورد که تجهیزات نظامی‌شان به مراتب بیش از تجهیزات خود ما بود و نیز با ظرفیتی صنعتی که برای دنیای آزاد اهمیت قطعی دارد.» در مورد دکتر مصدق و قضایای ایشان و موضعگیری آمریکا نیز من این

نکته‌ی آخری را نقل می‌کنم. آکسند یکی از وزرای خارجه‌ی آمریکاست در زمان حاکمیت دکتر مصدق ظاهراً با وزیر خارجه‌ی انگلستان که صحبت می‌کند این مطلب را گفته است: «ایران در آستانه‌ی انفجار است و مصدق روابط خود را با آمریکا قطع خواهد کرد، پس از آن چیزی نمی‌تواند ایران را از رفتن به پشت پرده‌های آهنین (یعنی قرار داد با شوروی) جلوگیری کند.»

خوب اینها گزیده‌ای از بیانات مقامات رسمی سیاست خارجی آمریکاست که در گذشته و در مقاطع مختلف راجع به سیاست خارجی‌شان گفته‌اند. نشان می‌دهد که آن چه که در ایران با اصطلاح «فرضیه‌ی توپه» عنوان شده و تحت پوشش آن استناد به هر گونه نقش تخریبی و با سوء نیت بیگانگان نفی می‌شود، روش چندان علمی و صحیحی نیست. البته ما اگر بیایم بگوییم که بله همه چیز ما در بیرون از مرزها برنامه‌ریزی می‌شود به قول آقای دکتر زیبا کلام در آب نوشیدن هم امثال شاه از آمریکا اجازه را می‌گرفته‌اند، نه، این درست نیست. منتها این هم درست نیست که ما فکر کنیم آنها نسبت به ما بی برنامه بودند و بی برنامه هستند و تمام برنامه‌هاشان بشر دوستانه محض است و هیچ منافع ملی و منافع داخلی خودشان را در نظر نمی‌گیرند. این طور نیست. این مطالبی که من نقل کردم نمونه‌ای از صدها و مشتی از خروار است که فراوان می‌شود در لابلای کتاب‌ها آنها را پیدا کرد.

بنابراین، ما باید در بررسی این ذهنیت‌ها، بپذیریم که این ذهنیت اجمالاً قبل از انقلاب در بین خواص بوده و بعد از انقلاب گسترش پیدا کرده و توده‌ای شده است. بطوری که تقریباً اکثریت مردم حتی یک کشاورز شما الان بروید و با او مصاحبه کنید می‌بینید که درصد بالای شان هر چند نه ۱۰۰ درصد، آمریکا را در این قضایای ما مقصر می‌دانند، مواضع آمریکا و برنامه‌های آمریکا را مخرب می‌دانند و می‌گویند آمریکا نمی‌گذارد ما مستقل فکر کنیم. این یک واقعیتی است که امروز هست.

آن نکته‌ای که آقای دکتر قادری فرمودند «بین ذهنیت و افکار عمومی تفاوت هست یا نه». یعنی اگر ما تفاوت قائل بشویم نتیجه این می‌شود که این ذهنیت ساخته شده و مصنوعی است. البته من هم معتقدم که تفاوت هست. افکار عمومی با ذهنیت فرق می‌کند، ذهنیت چیزی است که ریشه‌های تاریخی دارد و نمی‌شود به این سادگی از ذهن یک ملت زدود. در آن هوش ناخودآگاه یا ذهن ناخود آگاه یک جامعه رسوخ دارد، این ذهنیت است. منتها افکار عمومی چیزی است که بگونه‌ی مقطعی ساخته می‌شود و ممکن است یک عاملش هم ذهنیت باشد، ولی عوامل دیگری نیز داشته باشد. یعنی پدیده‌های «افکار عمومی ساز» عواملی هستند که یکی از آنها می‌تواند ذهنیت تاریخی و یا فعلی یک

جامعه باشد. در مورد ایران هم من معتقدم در رابطه با آمریکا وضع به همین منوال است. یعنی یکی از عواملی که در جامعه ما ذهنیت تند ایجاد کرده و افکار عمومی را بسیج کرده علیه آمریکا همین ذهنیت تاریخی است و یکی هم پدیده‌ی «افکار عمومی سازی» است که بعد از انقلاب بروز پیدا کردند، اعم از شخصیت‌ها و رخدادهای داخلی و خارجی. البته راجع به عوامل عینی‌تر من فهرست کاملی دارم که در موقع خودش اگر لازم شد عرض خواهم کرد.

معادینخواه: یک شوخی می‌کنند می‌گویند یک رشتی (حالا در فرهنگ ما بالاخره این جور شوخی‌ها رایج است) مدعی همسایه شده بود که سگ شما پاچه‌ی ما را گرفته. این در دفاع خودش از سگ شروع کرد که: سوما سگ ما پاچه نمی‌گیرد، دوماً سگ ما از خانه بیرون نمی‌آید، اولاً اصلاً ما سگ نداریم. عرض می‌شود خدمت‌تان واقعیتش اینست که کشور ما مشکل دارد. یعنی وقتی می‌خواهیم مثلاً درباره‌ی این که ما با آمریکا چه جور بوده‌ایم، آمریکا با ما چه جور بوده، مردم درباره‌ی آمریکا چه جور فکر می‌کنند و این قبیل مسائل حرف بزیم مجبوریم به یک سری حدس و تخمین و گمان متوسل بشویم چون آن کارهای زیر بنایی اساسی را برای این قضیه نداریم که بتوانیم رویش تکیه کنیم. خوب بالاخره در فضای انقلاب که بحث خودش را هم دارد و تحلیل مناسب خودش را هم می‌طلبد یک فضایی، مسأله‌ی آمریکا و شیطان بزرگ و اینها ایجاد شد و آثار مثبت و منفی هم داشت، اما واقعیت اینست که ما اگر به راستی دشمن‌هایی در دنیا داریم، دوست‌هایی داریم، با دشمن‌هایی می‌خواهیم بجنگیم، با دوست‌هایی می‌خواهیم روابط درست داشته باشیم قبل از هر چیز شناخت دقیق لازم است و شناخت هم یک شناخت علمی، متقن و متکی بر اطلاعات دقیق و درست باید باشد. وقتی مثلاً ما در تمام ایران یک «مؤسسه آمریکا شناسی» نداریم، من فکر می‌کنم اصلاً ما در این جلسه فقط طرح بحث می‌توانیم بکنیم. یعنی می‌توانیم بگوییم بایسته‌های پژوهشی در این زمینه چی هست و چه کارهایی را باید کرد. بیشتر از این اصلاً از جلسه‌ی ما انتظاری نیست. یعنی حل مسأله را ما هیچ وقت نمی‌توانیم عهده‌دار شویم و این واقعاً خیلی عجیبه که مثلاً در هر کدام از این کشورهایی که آدم می‌رود مانند کشورهای اروپایی به تعدد مؤسسه‌های ایران شناسی، شرق شناسی، اسلام شناسی، وجود دارد. اطلاعات حساسی وجود دارد، اطلاعات شان به روز است در این زمینه‌ها، هر مسأله‌ی جدیدی که پیش می‌آید به هر حال یک عده‌ای به آن می‌پردازند و به مسائل

گذشته اضافه می‌شود، ما یک تلنباری از مجموعه‌ی مسائل متفرقه داریم ولی جای بررسی نداریم و تولید نداریم. البته ترجمه کار خود آنهاست، خودمان ننشستیم کاری نکنیم، یک چیزهایی آنها نوشتند خاطراتی، فلانی، بهمانی، ما آنها را ترجمه کردیم ولی از خود چیزی نداریم. در یک همچین وضع آشفته‌ای و در یک شرایط این جوری واقعیتش این است که بهتر است آدم صادقانه وضع موجود را با محافل مختلف علمی و دانشگاهی و جاهای مختلف در میان بگذارد که اصلاً وضع ما این است. و یک کلماتی را می‌توانیم تقریباً با شواهد و قرائنی به آن هم اطمینان کنیم و بگویم مثلاً به نظر من این دیگر مسلم است در این حد، اما جمع‌بندی و به نتیجه رسیدنش حداقل تا این لحظه برای من چیز شبیه به محالی است. منتها برای این که مثلاً اگر ما بخواهیم این بحث مطرح بشود چه جوری باید مطرح بشود و روی چه عوامل و عناصری باید تکیه بشود یک چیزهایی به ذهن من می‌آید که شاید یاد آوریش بد نباشد.

من فکر می‌کنم که ایران یک جنبه‌ی ایرانیت دارد و یک جنبه‌ی اسلامیت. یعنی همه‌ی کشورهای اسلامی یک چنین خصوصیتی دارند. هم تاریخشان را بخواهیم بررسی کنیم، بالاخره حلقه‌ای است که به دو زنجیره مربوط می‌شود. مسائل سیاسی و اینها هم یک چنین حالتی درش پیش می‌آید، عواطفی که تأثیر می‌گذارد بر شکل‌گیری ذهنیت‌ها گاهی عواطف مذهبی است، گاهی عواطف ملی و این تحقیق را پیچیده‌تر می‌کند. مثلاً تصور من این است که در همه‌ی کشورهای اسلامی رابطه‌شان با غرب حداقل یک رگ و ریشه‌هایی در «جنگهای صلیبی» دارد. ممکن است یک وقتی فراموش هم بشود و اصلاً کسی به آن توجهی هم نکند. ولی در لایه‌های ژرف عواطف مسلمان‌ها آن چه که پیش از این بین اسلام و کفر اتفاق افتاده یک آثاری دارد. من از نظر علمی نمی‌توانم بگویم حدش چه قدر است اما می‌توانم بگویم چنین عنصری در تحقیق نباید فراموش بشود که بالاخره یک روزی مسلمان و غیر مسلمان به جان هم افتادند و برای نابودی هم تلاش کردند و آثاری هم داشته حالا. اصلاً خود آن درست بوده یا نه بحث جدایی است. یعنی در واقع چه قدر این اصلاً به اسلام بعثت مربوط می‌شود، چه قدر به اسلام خلافت مربوط می‌شود و اسلام خلافت چه قدر از اسلام منحرف بوده، اینها بحث‌هایی است که در جای خودش همه باید انجام بشود. ولی ما نمی‌توانیم الآن به صورت مطلق آن عواطفی را که آن روز به وجود آمده که بیشتر عواطف کفر و ایمان و کفر و اسلام بوده این را رویش مهر تأیید بزنیم و پایه‌ی تحقیقمان را بگذاریم آن جا. همان هم قابل بحث است که

فرض کنیم نظر بنده این است که اگر از اسلام بعثت انحراف ایجاد نشده بود یعنی خلفای پیغمبر از راه پیغمبر منحرف نشده بودند اصولاً رابطه‌ی بین مسلمان‌ها و اهل کتاب این نبود که شد. یعنی فتوحاتی که در دوره‌ی خلفا انجام شد همه‌اش مثبت نبود. این که علی ابن ابیطالب (ع) در هیچیک از این جنگها شرکت نکرد همه‌اش به این دلیل نبود که چون خانه نشینش کردند، یک مقداری هم حرف داشت. اصلاً نحوه‌ی این کشور گشاییها به آن صورت جای حرف دارد. بله گسترش قلمرو اسلام، مجد اسلام، عظمت اسلام عزت اسلام اینها چیزهایی است که قابل بحث نیست، اما نحوه‌ی رفتن به سمت دیگران و اینها، همه قابل بحث است. یعنی اگر بخواهد یک روزی کار علمی اساسی بشود باید از آن شروع گسترش اسلام و آمدنش به کشورهای مختلف از جمله رفتنش به غرب و نحوه‌ی برخوردشان با مسیحیها همه‌ی اینها باید بحث بشود. بعد واکنشهایی که پیدا کرده که در واقع جنگهای صلیبی یک واکنشهایی است که بعداً اتفاق افتاده که بالاخره در نهایت هم این داستانهایی است که پیش آمده.

بنابراین من می‌خواهم بگویم که در شکل‌گیری ذهنیت جامعه‌ی ما نسبت به غرب عموماً و هر کدام شان خصوصاً مثلاً انگلیس با شکل خاص خودش، آمریکا با شکل خاص خودش یک عنصری به عنوان «عنصر عواطف مذهبی» نیاز به بحث دارد و این عنصر عواطف مذهبی گاهی دستخوش سیاست هم می‌شده است. یعنی مثلاً فرض کنید که در درون جامعه‌ی ایران معادلات قدرتی که وجود داشته یکی از آن روحانیت بوده، بالاخره این در قیل از اسلام هم بوده در بعد از اسلام هم بوده، روحانیت هر عصری هم خصوصیات خودش را داشته، اما اجمالاً یک کشمکش هم بین روحانیت و دربار گاهی به وجود می‌آمده، گاهی تفاهم بوده، گاهی دعوا بوده. روابط مختلفی به هر حال بوده. بعضی وقت‌ها در این روابطی که وجود داشته که شکل‌های مختلف داشته از این عواطف استفاده می‌شده. یعنی مثلاً فرض کنید وقتی در یک شرایطی می‌خواستند به سفارت روس حمله بکنند به هر حال از عواطف مذهبی استفاده می‌شده. تحریک و این که وای اسلام از بین رفت، مسلمان چنین شد و ... اینها بوده. اینها یک مسائلی بوده که وجود داشته حالا هر کدام از اینها به چه صورت بوده همه‌اش قابل بحث و تحقیق است. بنابراین ما از یک طرف احتیاج داریم بدانیم که بالاخره این نهاد روحانیت در درون جامعه‌ی ایران در عصرهای مختلف چه شرایط و خصوصیات داشتند و از طرف دیگر این که رابطه‌ی بین حکومت و قدرت‌های خارجی چطور بوده و از طرف دیگر رابطه‌ی بین روحانیت و

حاکمیت چه جور بوده. همه‌ی اینها در شکل‌گیری این ذهنیت تأثیر داشته. وقتی که می‌رسیم به این زمان اخیر طبیعی است که اگر ما از آن گذشته‌های دور کارهای درست و درمانی کرده باشیم به اخیرش که می‌رسیم مشکلی نداریم، اما وقتی که به دم قضیه می‌خواهیم بچسبیم خوب طبیعی است مشکل پیدا می‌کنیم. یعنی ما خیلی وقت‌ها می‌گفتیم آقا بنیاد تاریخ همه‌اش می‌گوید تاریخ انقلاب باید نوشته شود. خوب نمی‌شود تاریخ را ما از دم‌بش بچسبیم. در گذشته بالاخره ما تاریخی داشتیم، جریان‌هایی بوده این فعل و انفعالش رسیده، به پیدایش انقلاب در واقع از نظر تاریخی نسل ما و جامعه‌ی ما مشکل اساسی دارد به اصطلاح نسل‌های پی‌در پی بدهکارند. یعنی تاریخ‌شان را درست ننوشته‌اند. نسل‌های پی‌در پی متوالی. همه‌ی این بدهکاری‌ها تلنبار شده و آمده الآن روی دوش این نسل فعلی، هر روز هم به این بدهی اضافه می‌شود. لذا بعضی وقت‌ها آدم می‌گوید خیلی خوب حالا یک جایی بتریم مثل یک در شکسته. اینجا را فعلاً بتریم و از اینجا شروع کنیم ببینیم حالا همین که خودمان در متنش بودیم جریانش چیه خیلی هم ریشه‌ای نمی‌خواهد فکر کنیم. بعضی وقت‌ها می‌شود به نتیجه‌ای رسید، بعضی وقت‌ها هم نمی‌شود به یک نتیجه‌ای رسید. این در واقع وضع ماست.

توی این دوره‌ای که ما یک مقدار در آن بودیم من این را گفته شد خواص همه ضد آمریکا بودند را قبول ندارم. یعنی مثلاً جبهه‌ی ملی اصلاً مخالف آمریکا نبود. در بحث‌هایی که می‌شد نهضت آزادی هم مخالف نبود. یک شاهد عینی روشن این که در چهلم حاج آقا مصطفی خمینی تقریباً این دوستان تهران مثل دکتر سبحانی و اینها می‌دانستند ما بی‌تأثیر نیستیم آنجا، آمده بودیم تهران اتفاقی برخورد کردیم با آقای دکتر سبحانی. بعد از سلام علیک و چه خبر، بحث «چله‌ی قم» شد که خیلی مجلس خوبی برگزار شد. چنین بود، چنان بود موفقیت‌هایش. ولی ایشان با عصبانیت می‌لرزید که این مخالفت با آمریکا یعنی چه؟! یعنی دکتر سبحانی ناراحت بود از این که در چله حاج آقا مصطفی بحث ضدیت با آمریکا مطرح شده و به طور کلی انشعابی که در نهضت آزادی شد و کسانی مثل مهندس عزت‌الله سبحانی از پدرش جدا شد، یعنی جوانهای نهضت آزادی از نهضت جدا شدند، اختلاف‌شان هم همین بود. اینها بیشتر روی خطر مارکسیستها و شوروی تکیه می‌کردند. و مخالفت با آمریکا و طرح مخالفت با آمریکا و شعار ضد آمریکا را در واقع یک شعار مارکسیستی می‌دانستند، نه این که در واقع بگویند که آمریکا مطلقاً چیز خوبی است، نه، منتها در این اوضاعی که ما در آن قرار

گرفتیم در واقع معتقد بودند که بالاخره اگر ما بخواهیم یک راه نجاتی داشته باشیم نباید با آمریکا الآن درگیر بشویم. حداقل حالا) مثلاً ممکن بود خیلی هم در مقابل احساسات جوانها که قرار بگیرند و بگویند حداقل حالا، اما در واقع جبهه ملی و نهضت آزادی اصلاً مخالفت با آمریکا را قبول نداشت. منتها موج جنبش مارکسیستی در ایران که یک موج بسیار قوی و نیرومندی بود خوب شعار مبارزه با امپریالیسم را در یک سطح بسیار گسترده‌ای مطرح کرد، امام هم در سیاستش روی هم رفته ضدیت با آمریکا را قبول کرده بود مثلاً فرض کنید مرحوم مهندس بازرگان در بعضی از اظهاراتش در یک مصاحبه‌ای با حامد الگار آقای مهندس بازرگان امام را این جور مطرح کرده بود که «ایشان در شعار ضد آمریکایی در واقع خودش را با جوانها تطبیق داده». تعبیر مهندس بازرگان این بود که اصلاً ایشان در پاریس و اینها که بود بحث آمریکا مطرح نبود، حالا ایشان وقتی آمد ایران و این موج قوی را دید اینطور عمل کرد. یعنی گفته بود یکی از خصوصیات ایشان این است که خودش را با جوانها تطبیق می‌دهد.

حالا در این بحث خیلی وارد نمی‌شویم چون خودش می‌تواند بحث انحرافی باشد. ولی می‌خواهم دیدگاه‌ها را بگویم. یعنی عقیده‌ی آقای بازرگان این بود که امام وقتی وارد ایران شده این قدر جو را تند دیده و این قدر موج ضد آمریکایی را قوی دیده که دیده این موج را باید سوارش شد. یعنی نمی‌شود در مقابل این موج قرار گرفت، باید یک طوری فعلاً سوار بشویم، بعد هم یک جایی یک کارش بکنیم.

البته ما آن موقع می‌گفتیم که بابا این حرف درست نیست به خاطر این که امام اصلاً تبعیدش در اعتراض به کاپیتالیسم بوده. یعنی این را من در یک جایی خیلی تند هم علیه مرحوم مهندس بازرگان صحبت کردم و همیشه یک ناراحتی عاطفی دارم از آن صحبت تندم، گفتم بابا اگر یک جوان این حرف را می‌زد من ناراحت نمی‌شدم اما آقای بازرگان که در قضایای ایران بوده می‌داند که تبعید امام در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به دلیل مخالفت با کاپیتالیسم بوده و در سخنرانی معروفش گفته شوروی از انگلیس بدتر انگلیس از شوروی بدتر، آمریکا از هر دوی اینها بدتر (یا یک تعبیر دیگر). خلاصه اینها هیچ کدام شان خوب نیستند ولی امروز سر و کار ما با آمریکاست.

بنابراین باید این را ما قبول کنیم که در یک مقطعی از تاریخ معاصر ما و تاریخ انقلاب مارکسیستها خیلی قوی بودند یعنی در زندان. در واقع در رأس زندان آن موقعی که ماها بودیم مجاهدین خلق و

چریک‌های فدایی خلق بودند و با هم اداره می‌کردند و اینها ولایت خودشان را حاکم بر همه کرده بودند، اصلاً نمی‌شد نفس کسی بکشد آنجا. یعنی اگر یک ذره علیه اینها کسی می‌خواست حرف بزند بایکوت می‌شد و تقریباً خود بنده شبه بایکوت بودم، حالا بایکوت محترمانه. این نتیجه کاری بود که اگر آدم یک ذره می‌گفت بابا من این فرهنگ شما را قبول ندارم، این قسمت حرف شما را قبول ندارم. بنابراین زندان خیلی ملاک به نظر من برای سنجش افکار جامعه نبود. یعنی زندان بیشتر ذائقه دو تا گروه مسلح را نشان می‌داد که این دو تا گروه مسلح یک تشکیلاتی را حاکم کرده بودند در زندان و هر کس وارد زندان می‌شد خودش را تطبیق می‌داد با آنها یعنی اصلاً سپرده می‌شد دست آنها، مکانیزم زندان را اگر آدم تشریح بکند معلوم می‌شود فقط زندان نماینده افکار دو تا سازمان مهم بود که این دو تا سازمان آن موقع در رأس جریان‌های مسلح، حرکت‌های مسلح قرار گرفته بود. مذهبی‌هایی که وارد زندان می‌شدند طبعاً با آمریکا خوب نبودند چون به هر حال اینها به امام مربوط می‌شدند در قسمت مخالفت با آمریکا مشترک بودند مذهبی‌هایی که به امام ارتباط داشتند ولی خوب در همان موقع می‌گویم مثلاً جبهه ملی و نهضت آزادی شاید موضع دیگری داشتند. یعنی ما اگر بخواهیم در واقع این مسأله را به دست بیاوریم باید ببینیم که اصلاً جریان‌هایی که در ایران وجود داشته جریان‌های سیاسی، جریان‌های فکری، جریان‌های فرهنگی اینها را یک طبقه بندی بکنیم و ببینیم هر کدام از اینها تکلیف شان چه بوده و در مجموع این شرایطی بود که ما داشتیم.

اما آمریکا هم بالاخره هیچ وقت نه آمریکا، نه انگلیس، نه دیگران نمی‌آیند یک کشوری را صرفاً به خاطر مسائل انسانی و نمی‌دانم بشر دوستانه و این حرفها حمایت کنند و رابطه برقرار نمایند آنها بالاخره دنبال منافع خودشان هستند. یعنی منافع سیاسی، منافع اقتصادی و غیره بحث این که آدم بگوید آمریکا از همه بدتره یعنی این مهم است دیگر والا خوب انگلیس هم به منافع مادیش فکر می‌کند، آلمان هم همین طور، همه همین هستند دیگر.

من فکر می‌کنم در شکل‌گیری ذهنیت در مورد آمریکا چند تا عنصر مهم بوده. یکی این که آمریکا شناخت درستی اصلاً از ایران نداشته. من معتقدم او مثل انگلیس ایران را نمی‌شناخته. یعنی خیلی از اطلاعاتش را از دربار و عناصر مختلف این جوری می‌گرفته. آنهايي هم که توی مردم بودند خیلی رگ و ریشه‌های درست جامعه را نمی‌دانستند. مثلاً فرض کنید دو تا مورد هست بعد از مرجعیت آیت الله بروجردی که سفارت آمریکا می‌خواهد ببیند که چه کسی مرجع می‌شود و چه کسی

نمی‌شود، به سراغ آدم‌هایی که می‌رود پیدااست که البته از یکطرف پیدااست که خیلی هم فعاله مثلاً فرض کنید سراغ مرحوم لواسانی از سفارت آمریکا رفته بودند - آقازاده‌شان به من می‌گفت - هنوز امام مطرح نشده بود بعد از آقای پروجریدی که می‌گفت آقای لواسانی به امام گفته بود که از سفارت آمریکا می‌خواهند بیایند خانه ما، من نمی‌دانم چی بگویم به آنها. راجع به مرجعیت و اینها می‌خواهند ببینند قضیه چیست. امام هم به آقای لواسانی گفته بود هیچی اینها که آمدند آنجا هر چه گفتند تو فحش به آمریکا بده کاری نداشته باش، اصلاً دیگر جواب نده. خوب این یک بحثی است. یا مثلاً آقای هاشمی رفسنجانی در خاطراتش می‌گوید که آن آقای کوپایی که از اصفهان بوده از کنسولگری اصفهان مثلاً خواستندش ببینند وضع مسأله مرجعیت چیه. خلاصه حساس بودند روی این قضیه. اما به نظر من اگر آمریکا درست رژیم ایران را می‌شناخت درست جریان‌هایی را که در ایران حضور داشتند می‌شناخت، خیلی کارها را حداقل به خاطر مصلحت خودش نمی‌کرد. یکی فکر می‌کنم این مسأله مهم بوده.

البته اتحاد انگلیس و شوروی علیه آمریکا هم در ایران مهم بوده. برای این که این رقیبی که آمده جایشان را پر بکند کلکش را بکنند. آنها هم بی نقش در قضیه نبودند آن مسائل گذشته هم به هر حال بوده. در این بین مسأله‌ی اسرائیل را من خیلی مهم می‌بینم برخلاف بعضی از دوستان که این را اصلاً به چیزی نمی‌گیرند، من فکر می‌کنم این از چیزهایی است که در قشرهای مذهبی بسیار اثر داشته است.

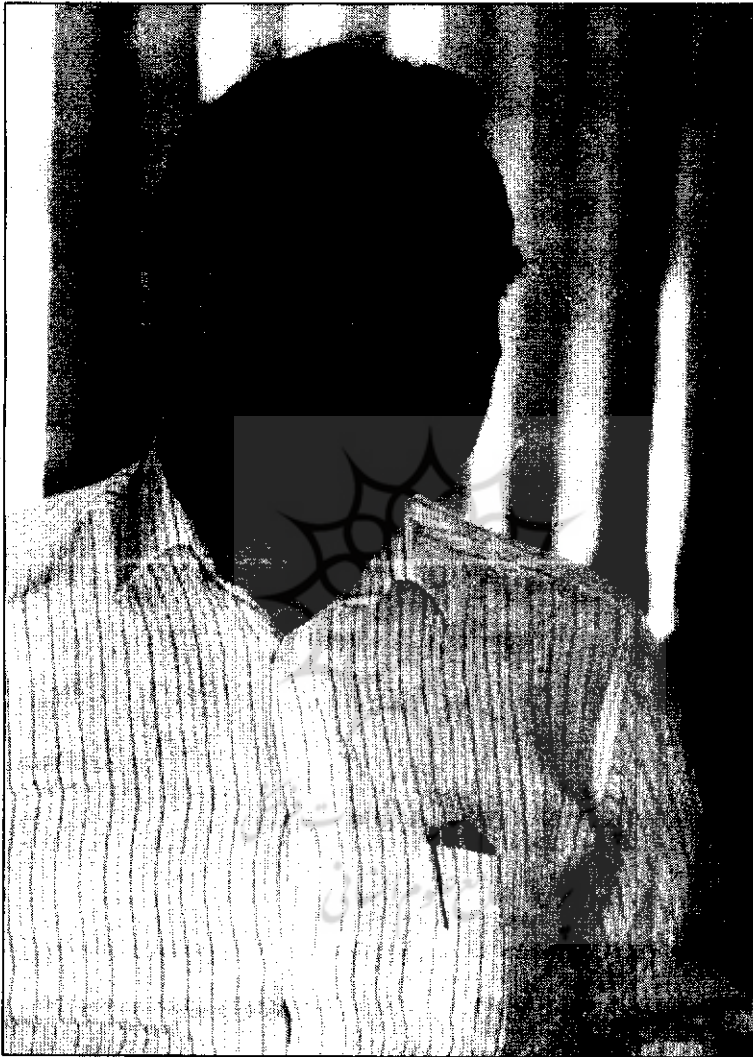
یک نکته‌ی کوچک هم اگر در بحث به آن بتوانیم برسیم این مسأله‌ای که از قدیم مطرح بوده که بالاخره موازنه مثبت و موازنه منفی. این یک ریشه‌ای داشته آنها که می‌گفتند موازنه منفی یک دلیلی داشته این مسأله را هم در جای خودش اگر دوستان به آن بپردازند بسیار لازم است.

زیبا کلام: بنده فکر می‌کنم که آقای معادینخواه این اعتقاد را دارند که اولاً توهم توطئه نیست و پیشینه‌ی تاریخی دارد. مشکل ما با غرب و غرب را با آمریکا یکی می‌دانند و معتقدند از آن برهه‌ی زمانی فی الواقع باید بگیریم بیایم جلو. منتها می‌گویند ما ابزار و مکانیزمش را که این بنگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی باشد نداریم. این است که من فکر می‌کنم بحثشان یک مقداری طولانی شد یک مقداری ناشی از طبیعت بحث‌شان بود که مجبور بودند گریز به تاریخ بزنند. و من مخالف بودم اگر

شما قطع می‌کردید بحث‌شان را به هر حال باید مطرح می‌شد. چنان‌که بحث آقای دکتر اخوان هم اگر بپردازند به تئوری‌های روابط بین‌المللی از آن منظر اگر بخواهند نگاه بکنند ما باید گوش بدهیم.

اخوان: بحث این قدر پیچیده شد که من نمی‌دانم از کجا شروع بکنم من می‌خواهم به چند نکته اشاره بکنم که ممکن است پراکنده باشد اما در عمل نیست. در مجموع این بحث به بعضی از مطالبی که در اینجا گفته شد محدود نمی‌شود. در ایران، ما زمانی که راجع به آمریکا صحبت می‌کنیم یعنی سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورمان، یک برخورد اخلاقی داریم، یک برخورد ارزشی داریم. نقطه آغاز بحث این است که باید محکوم کرد. اما بر عکس زمانی که یک برخورد نسبت به سیاست خارجی خودمان داریم بحث کاملاً واقع‌گرایانه است و این دو تا با هم درون یک استدلال منسجم نمی‌گنجد. بحث به نظر من محکوم کردن آمریکا نیست ما وارد یک بازی شدیم و هستیم در آن بازی به نام سیاست بین‌المللی. این بازی هم قواعد خاص خودش را دارد، آمریکا در راستای منافع خاص خودش عمل می‌کند و این که آمریکا را محکوم بکنیم یا نکنیم یا کشورهای دیگر فرقی نمی‌کند. این به نظر من واقعاً ارزشی ندارد بلکه بیشتر باید خودمان را محکوم بکنیم. چرا که آمریکا در راستای منافع خود عمل می‌کند، ما هم باید در راستای منافع خود عمل کنیم. این ما هستیم که باید از خودمان دفاع کنیم. آن چیزی که بیشتر به نفع ماست به مرحله‌ی اجرا بگذاریم. بنابراین اینجا به نظر من انتقاد بیشتر بر می‌گردد به خودمان، مقصود من البته این نیست که با کارهایی که آمریکا یا قبل از آن روس و انگلیس در ایران کردند موافقم، اصلاً بحث یک بحث علمی و این است که بازی قواعد خاص خودش را دارد و اگر می‌خواهیم بازی کنیم باید بر اساس قواعد بازی بکنیم. در خارج از این‌صورت به جایی ما نمی‌رسیم این نکته‌ی اول.

نکته‌ی دوم بر می‌گردد به آن مسأله‌ی «توهم و توپنه». ما باید برای این که هم به رفتار خودمان بهتر پی ببریم، هم به سیاست خارجی آمریکا، باید یک تمایزی بین عملکرد آمریکا و عملکرد یک کشورهای مانند انگلستان و دیگر کشورهای استعمارگر اروپایی قائل بشویم. آمریکایی‌ها از طریق ایجاد ساختارهای خاصی در جوامع دیگر سیاست‌های خودشان را به مرحله اجرا می‌گذاشتند. تا زمانی که آن ساختارها به همان صورتی که وجود داشتند حفظ می‌شدند آمریکا آزادی عمل را به دیگران واگذار می‌کرد و دیگران هم آزادی عمل را داشتند و مشکل بررسی سیاست خارجی ما با



دکتر اخوان زنجانی

عملکرد ما نسبت به آمریکا هم در همین است. ساختارهایی سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی جامعه ما حالا تحمیل شد یا خودمان وارد کردیم بعد در درون آن ساختارها مانند شیری که در قفس مانده، تصمیم گیران ما نخبگان ما از یک آزادی عملی برخوردار بودند. بنابراین اینجا به نظر من واقعاً مفهوم توطئه‌ای در کار نبوده. آمریکا

این را بارها هم اعلام کرده یک ساختار خاصی را در ایران ایجاد کرده چون ایران از قاعده مستثنی نبوده بلکه خود قاعده بوده این نکته‌ی دوم.

نکته‌ی سوم من می‌خواهم مسأله را به یک مرحله‌ی دیگر انتقال بدهم. مسأله این است که آیا ما

عملکرد آمریکا و از طریق آن ذهنیت ایرانیان نسبت به آمریکایی‌ها را چگونه می‌توانیم بررسی کنیم؟ یعنی این که آیا ما باید یک برخورد علمی داشته باشیم، یک برخورد تاریخی داشته باشیم یا این که واقعاً بیابیم در واقع یک نوع نظر سنجی انجام بدهیم و بگوییم دیدگاه‌ها چه بوده؟ یک مثال بزنم تا مقصود را برسانم. در مورد اصلاحات ارضی که در واقع در قالب همان انقلاب سفید گنجانیده شد خوب همه اقدام آمریکا را محکوم می‌کنند، اما اگر ما از لحاظ علمی و تاریخی به موضوع نگاه بکنیم اصلاحات ارضی برای کشور ما یک پدیده‌ی فوق‌العاده خوبی بود، از لحاظ تاریخی. یک ساختار کهنه قدیمی و پوسیده را اقل از لحاظ اقتصادی نابود کرد و این بطور اجتناب ناپذیری برای جامعه‌ی ما مفید بود، ساختار فرهنگی و سیاسی را انقلاب اسلامی از بین برد ولی ساختار اقتصادیش را آمریکایی‌ها از بین بردند. حالا ما می‌توانیم اعمال فشار آمریکا، اعمال نفوذ آمریکا را محکوم بکنیم، منتها خود نتیجه برای ما آن همه مهم است این نکته‌ی سوم.

نکته‌ی آخر در مورد ایران این سؤال مطرح شد که کدام ایران؟ حالا من می‌خواهم همین سؤال را راجع به آمریکا مطرح کنم. کدام آمریکا؟ ما عادت کردیم همه‌ی آمریکا را با یک چوب می‌زنیم. منتها این عادلانه و منصفانه نیست. در داخل آمریکا یک نوع کشتی‌گیری هست بین جناح‌های مختلف که حالا بگوییم در درون دو حزب دموکرات و جمهوریخواه منعکس می‌شود. یک نگاه خیلی سریع و اجمالی من می‌کنم حزب دموکرات را ما می‌گیریم. آقای ترومن مخالف کودتا بود، مخالف فروش اسلحه به ایران بود و به شاه اصلاحات را توصیه کرد. کندی مجدداً از حزب دموکرات اصلاحات را بر ایران تحمیل کرد. آقای جانسون در سال ۱۹۶۷ از فروش جنگنده به ایران برای انجام دادن عملیات در منطقه خلیج فارس خود داری کرد. از ایران اصرار از آمریکا عدم پذیرش بود. آقای کارتر مسئله حقوق بشر را مطرح کرد. بعد کلیتون یک سلسه اهداف ارزشی را مطرح کرده در راستای منافع خودش بحثی نیست منتها می‌خواهم به نگرش آمریکایی‌ها نسبت به ما و از طریق آن، نگرش ما نسبت به آمریکائیان اشاره کنم. حالا در مقابل حزب جمهوریخواه را داریم. دولت آیزنهاور از کودتا حمایت کرد، ساواک را در زمان ریاست جمهوری آقای آیزنهاور در ایران ایجاد کردند. نیکسون هر چه ایران (شاه) مایل بود اسلحه به ایران فروخت. آقای ریگان هم با نظامی‌گرایی شدید علیه ما اقدام کرد از طریق غیر مستقیم یعنی از طریق عراق نسبت به ما رفتار به نظر من بسیار خوشونت آمیزی نشان داد.

خوب، کدام آمریکا؟ ذهنیت ما نسبت به کدام یکی؟ چون اینها دو مقوله کاملاً متفاوت هستند و اگر آن نکته‌ای که عنوان کردم اگر یک مقدار به شکل علمی برخورد بکنیم یعنی بر عملکرد آمریکا نسبت به ایران با توجه به تاریخ و منافع ما، بنگریم، با شرایط کاملاً متفاوتی مواجه می‌شویم. این هم جالب است که در ایران حکومتها (قبل و بعد از انقلاب فرقی نمی‌کند) بطور دائم با حزب جمهوریخواه همیشه راحت‌تر بودند. با حزب دموکرات همیشه مشکل داشتند. دلیل چیست؟ دلیل این است که حزب دموکرات همین طور که الان به مقوله تاریخی اشاره کردند (که ضمناً آقای بری رابین در جنگ قدرتها در ایران این را خیلی خوب بررسی می‌کند) حزب دموکرات به طور دائم اصلاحاتی را بر ایران تحمیل کرده، حالا به هر شکل. در حالی که حزب جمهوریخواه یک نگرش قدرت محوری داشته و بنوبه خود سیاست‌های قدرت محوری را بر ما تحمیل کرده است.

منوچهری: من یک نگرانی کوچک دارم نسبت به ادامه‌ی بحث و آن هم این است که ما در نهایت در جلسه‌ی قبل به این نتیجه رسیدیم که این جلسه را با یک بحث مشخصی شروع کنیم و الآن من می‌بینم بدون این که آن بحث به یک سرانجامی رسیده باشد خود بخود بحث‌های دیگری دارد مطرح می‌شود که هر کدام به جای خودش اگر مهم‌تر از بحث منتخب ما نباشد قطعاً اهمیت کمتری ندارد، منتها من فکر می‌کنم اگر موافق هستید آن بحث ذهنیت و روان‌شناسی جمعی قضیه را لااقل به یک سرانجامی برسانیم و با یک توافق نسبی کفایت بحث را اعلام بکنیم بعد برویم سراغ جنبه‌های دیگر. به نظر من این است که بحث ذهنیت معلق مانده است لااقل اگر اجازه بدهید این دور تمام بشود و بحث ذهنیت را به یک جایی برسانیم بعداً وارد بخشهای دیگر بشویم. بنابراین بحث‌های بعدی را لطف کنید لااقل در همان حوزه ادامه بدهید تا بعد برویم سراغ بحث‌های دیگر.

زیبا کلام: عرض کنم که من اتفاقاً نمی‌دانم چه جوری است ولی من نگرانی آقای دکتر منوچهری را ندارم یعنی من اینها را در یک مجموعه می‌بینم. ببینید جناب آقای معادخواه می‌گویند که ذهنیتی در کار نیست و واقعیت هست آقای شکوری دارند می‌گویند که بخشی ذهنیت و بخشی واقعیت بوده. آن به اصطلاح نقل قولهایی که از مسوولین آمریکایی کردند که به هر حال ما منافعی داریم، این جوری است، آن طوری است و این منافع را باید پاسدار باشیم.

منوچهری: آقای دکتر زیبا کلام چند لحظه اجازه بدهید. در واقع روی خود همین مطلب هم من مسأله پیدا کردم. از نظر من دو چیز با هم مخلوط و مبهم شد؛ یکی این که آیا اساساً ذهنیتی که وجود دارد منطبق با واقعیت هست یا نه، دوم این که آیا چیزی تحت عنوان ضدیت، بدبینی یا هر اسم دیگری مشابه اینها در بین ایرانیان راجع به آمریکا وجود دارد یا نه - که این سؤال، به نظر من، یکی از سئوالات عمده جلسه‌ی قبل بود. بنابراین من به شخصه این مشکل را دارم که راجع به کدام سؤال داریم صحبت می‌کنیم؛ آیا اساساً ذهنیتی که مشخصاً ضدیت و بدبینی به آمریکاست وجود دارد، یا ما این جمع‌های خواص - لاقفل در حوزه‌ی مسائل علمی می‌گوییم خواص - دچار این توهم شده‌ایم و مردم اصلاً ضدیتی ندارند، ما فکر می‌کنیم مردم ضدیت دارند. این یک مسأله. مسأله‌ی دوم، بر فرض این که مردم ضدیت یا بدبینی دارند، آیا این ذهنیت منطبق بر واقعیت هست یا نه، ما کدام را داریم دنبال می‌کنیم؟

زیبا کلام: اما من فکر می‌کنم، جمع ما بر این باور هست که ذهنیتی وجود دارد. منتها به نظر من این ذهنیت معلول و مولود واهی است، فی الواقع امری واهی هست. ما باید این را از بین ببریم. آقایان می‌گویند نه این یک چیز واهی و رو هوا نیست، بلکه شواهد و بیّنه محکم دارد که بخشی از آن را در حوزه‌ی تاریخ آقای معادیخواه گفتند و بخشی را هم آقای شکوری دارند می‌گویند. اضافه می‌کنم که گفته‌ی آقای اخوان مبین این هست که دارد می‌آید به سمت آن چه که من دارم می‌گویم. یعنی این که ذهنیت هست، ولی ذهنیتی که روی حقیقت و واقعیت بنا نشده است. ما باید این ذهنیت را اصلاح بکنیم: یعنی بگوییم، آقایان، علما، غیره ذلک، عوام - به قول آقای دکتر قادری - این چیزی که شما در مورد آمریکا می‌گویید، در عالم واقع مشکلات فراوانی دارد. بخشی از مطلب را به نظر من آقای اخوان دارد می‌گوید که اساساً آمریکا یعنی که؟ یعنی کجا؟ یعنی حزب جمهوریخواه یا حزب دموکرات؟ اگر احزاب مقصود است؛ جریانات مختلفی که توی خود این احزاب وجود دارد را می‌گویید، به اصطلاح لاوی‌های یهودی‌ها و صهیونیست‌ها یا گروه فشار آنها. اینها همه آمریکاست. عبارت دیگر چیزی که دکتر اخوان می‌گوید و به نظر من یکی از نکات کلیدی نگرش ما نسبت به آمریکاست، این است که آقا آمریکا گونی سبب زمینی نیستش که فقط درون آن سبب زمینی ریز و درشت باشد؛ نه، آمریکایی که شما می‌گویید مجموعه‌ای پیچیده هست.

در مورد خود ما هم همین طور هست. ببینید این که ما بگوییم که فرض مسؤلین، یعنی روحانیون با آمریکا مخالفند، این تا چه حد صحیح هست. یعنی اگر یک آمریکایی به ما بگوید گول آقای خاتمی را نخورید ایشان نمی خواهد با آمریکا تشنج زدایی بکند، ایشان از امام هم تندروتر است. یک وقت با طناب پوسیده ی وی توی چاه نروید - چنان که خیلی ها به آقای کلینتون بعد از مصاحبه آقای خاتمی با CNN دقیقاً همین را گفتند - مواظب باشید چه کار دارید می کنید. با اینها یک وقت مباحثات نکنید. این خاتمی شما را فریب می دهد. اینها سر و ته یک کرباس هستند، اینها در حقیقت از هر طرف رهایشان کنید، مرگ بر آمریکا و ضدیت با آمریکا و مبارزه با آمریکا را رها نخواهند کرد. به عبارت دیگر این شعاری که خودمان می گوییم، آمریکا در چه فکری است و ... در حقیقت اگر یک عده از آمریکاییها آمدند و این شعار را تکرار کردند. گفتند، آمریکا در چه فکری است مثلاً خاتمی هم خمینیه. در حالی که خوب من و شما می دانیم که چنین نیست، حداقل تا آن جایی که مربوط به تشنج زدایی با آمریکا می شود خاتمی چنین نظری را ندارد.

بعضی را هم آقای معادینخواه در صحبت هایشان اسم بردند به هر حال جبهه ملی، ملیون و مانند اینها که معلوم شد زیاد ضدیتی با آمریکا ندارد. من هم که اینجا نشستیم اتفاقاً معتقدم که ما ضدیتمان ریشه در توهم دارد، در عالم واقع ضدیتی در کار نبوده و نباید باشد. این است که به نظر من اینها دارد کمک می کند باز کردن این کلاف تاریخی که به نام ضدیت با آمریکا مطرح شده است. نمی دانم توانستم تا حدی پاسخ سؤال جنابعالی را بدهم یا نه.

منوچهری: آن روشن شد ولی در ادامه اش سئوالات جدید مطرح می شود.

زیبا کلام: من معتقدم که اولاً ذهنیت وجود دارد حالا - در پاسخ آقای دکتر قادری می خواهم بگویم - این ذهنیت هم به تعبیری در مردم عوام و عادی ما وجود دارد. به قول آقای شکوری اگر به کشاورز بگوییم که مشکل چه هست، و حتی خشکسالی و خراب شدن گندمش و مانند اینها را خواهد گفت که شاید هم اینها (آمریکایی) یک کاری کردند و الا مسؤلین ما که بیخود نمی گویند. من حتی یک مرحله می خواهم بروم جلوتر و بگویم که عوام و اینها که به جای خود. الآن یکی از بحث های خیلی مهم که - آقای معادینخواه مطرح کردند - این هست که یک وقت کسی در مورد امام

شک و تردیدی به خودش راه ندهد، امام بیش از همه‌ی ما در حقیقت ضد آمریکا بوده. حالا ما می‌آییم جلو تر. شما ببینید امروزه وقتی مسأله‌ی آمریکا مطرح می‌شود، ما از کودتای ۲۸ مرداد شروع می‌کنیم، می‌گوییم آقا در کودتای ۲۸ مرداد - آفتاب آمد دلیل آفتاب - دیگر آنجا که در تحولات بعدی تحولات منفی رد پای آمریکاییها مشخص است. یعنی دکتر اخوان را ما باید مستثنی بکنیم که می‌گوید اصلاحات ارضی چیز خوبی بوده، یا چیز زیاد بدی هم نبوده است. همه‌ی ما تا به امروز در حقیقت اصلاحات ارضی را محکوم کرده‌ایم. به عنوان یکی از اسناد خیانت آمریکا در ایران، اتفاقاً اصلاحات ارضی بوده ریز و درشت در اعلامیه‌هایمان در نطق‌هایمان در سخنرانی‌هایمان و تحلیل‌های سیاسی اجتماعی که کرده‌ایم، گفته‌ایم یکی از خیانت‌های واضح که بر کسی پوشیده نیست من در پایان نامه‌هایم نیز ثابت کرده‌ام که اصلاحات ارضی کشاورزی ما را از بین برده است. سپس ۲۸ مرداد بود، آن اصلاحات ارضی بود و حمایت آمریکا تا روز آخر از شاه. اجازه دهید، ۲۸ مرداد و اصلاحات ارضی و حمایت آمریکا از شاه را بگذاریم کنار و بیاییم به بعد از انقلاب که معضل اصلی ما هست. شما ببینید آمریکاییها بعد از انقلاب چه کردند، می‌گوییم: ۱- حمله نظامی در طبرس ۲- کودتای نوژه پشتش آمریکاییها بودند و می‌خواستند به هر حال کودتا بکنند ۳- همین مسأله‌ی جنگ به آن که اشاره شد. در تمام ۸ سال جنگ ما خودمان را با عراق طرف نمی‌دانستیم، اگر این فکر غلط بوده زمانش رسیده که ما به آن پردازیم. ولی در طول جنگ می‌گفتیم ما با آمریکا طرف هستیم؛ صدام به هر حال نوکر هست و ابراز، با آمریکا می‌جنگیم. اینها واقعیت‌های جامعه‌ی ما بود بعد از جنگ هم، ما معتقدیم که آمریکا به جد کوشیده که هر ضربه و هر لطمه‌ای که می‌توانسته به ما وارد کند به عنوان مثال اگر سؤال شود که شما چه اشکالی در برقراری رابطه می‌بینید گفته می‌شود، که آمریکا می‌گوید، اگر می‌خواهید با من رابطه برقرار کنید باید از مواضع اسلامی، انقلابی، حمایت و کمک حزب الله لبنان، فلسطینی‌ها، جریان‌های انقلابی و مانند دست بکشید، تا با شما ارتباط برقرار کنم. آمریکا از ما یک برده مطیع می‌خواهد. خوب ما چطور با چنین آمریکایی بیایم صحبت و مذاکره بکنیم. آقای منوچهری ما تاکی می‌خواهیم این باورها و ذهنیت‌های غلط را لایه لایه روی هم بچینیم. بچینیمش روی ما قبل از انقلاب یک سلسله این دیوار را چیدیم و بالا آوردیم و حتی بعد از انقلاب هم روده است. به غلط این ذهنیت بله نوژه بوده، جنگ بوده، با تمام این موارد ما می‌خواهیم وارد این بحث بشویم که ذهنیت زدایی بکنیم. آقای منوچهری اگر ما بخواهیم ذهنیت زدایی بکنیم، چاره‌ای جز این

که یکی یکی اینهایی را که برای خودمان مفروض گرفته‌ایم، مورد بازنگری قرار دهیم. اما قبل از این کار می‌خواهم این قسمت ذهنیت و توهم و توطئه را مطرح کنم بنده معتقدم که نگرش و مجموع ذهنیتی که ما از آمریکا داریم در حقیقت شاخه یک درختی هست که آن درخت - من به آن می‌گویم توهم و توطئه - فقط در مورد آمریکا نیست؛ این ذهنیت وحشتناک راجع به خیلی پدیده‌های دیگر در ما هست. حالا شما می‌گویید آقا آن پدیده‌های دیگر را رها کنید حالا مثلاً درباره‌ی افغانستان یا اتحاد اروپا ما بر فرض دچار ذهنیت خطا هستیم، آن را دیگر صحبتش را نکنید. فقط بپردازیم به همین نسبت بیمارگونه‌ای که ما نسبت به آمریکا پیدا کرده‌ایم.

دو جور می‌توانیم به سراغ ذهنیت زدایی برویم یکی این که بیاییم تمام این ادله تاریخی را که قطار کردیم و کنار هم گذاشتیم، و بر اساس آن رسیدیم به اینجا که آمریکا چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب علیه ایران بوده و هست. در حقیقت آن کیفر خواست تاریخی را که علیه آمریکا مطرح کردیم بدقت مورد بازنگری جدید قرار بدهیم. این یک روش، روش دیگر این که بگوییم، آیا فقط در مورد آمریکا ما دچار ذهنیت هستیم یا این که ما در نگرشمان به جهان، به جهان سیاست، به جهان بیرون از ایران، و بسیاری از تحولات درون ایران نیز دچار این ذهنیت‌گرایی هستیم؟ بنده معتقدم که در تمام موارد ما دچار ذهنیت‌گرایی هستیم و در تجزیه و تحلیل نهایی پناه می‌بریم به تئوری‌های توطئه، مثلاً انفجاری صورت می‌گیرد، مجاهدین اعلام می‌کنند ما این انفجار را صورت دادیم، شما ببینید جناح راست دارد به شکلی این حادثه را به طرفدارهای آقای خاتمی ربط می‌دهد و کارهایی مانند این. ما تاکی می‌خواهیم بگذاریم این توهم و توطئه بدین گونه ما را فلج کند. شما چند بار این جمله را ظرف این هفت، هشت ماه گذشته شنیده‌اید که دشمن دانشگاه‌های ما را هدف گرفته، دشمن جوانان ما را هدف گرفته، دشمن از طریق این آزادیها می‌خواهد نفوذ بکند، اسلام را بردند زیر سؤال و مانند اینها. این که چرا این ذهنیت به وجود آمده، آنچه که بعقل من می‌رسد، حالا چه در مورد آمریکا چه در مورد پدیده‌های دیگر، معتقدم که یک روند تاریخی بوده، منتها نه از آن منظری که آقای معادینخواه به آن نگاه کردند از منظر دیگر. بنده معتقدم که قدرت‌های خارجی در ایران به هر حال نفوذ داشته‌اند، شما نمی‌توانید بگویید که در صد ساله اخیر روسیه و انگلستان هیچ ردپایی در ایران نداشته‌اند زمانی خارجی روسیه و انگلستان بود حالا خارجی آمریکا نیست؛ یعنی شواهد و قرائن تاریخی این جوری بوده که به هر حال خارجی‌ها در ایران نفوذ داشتند.

مشکل دوم که توهم توطئه را به وجود آورده همان است که آقای معادینخواه گفتند که آقا ما اصلاً کدام مطالعه و کدام تشکیلات آمریکا شناسی، کدام تشکیلات اروپا شناسی را در ایران داریم. من جمله ایشان را، در حقیقت، تکمیل می‌کنم و می‌گویم عنصر دومی که باعث رواج بیماری توهم و توطئه در جامعه‌ی ما شده است عقب ماندگی علوم انسانی هست. کجا دانشگاه‌ها یا حوزه‌های علمیه یا این همه تشکیلات پژوهشی و مطالعاتی و غیره و ذلك که داریم، حالا اسماً حداقل، کجا نشستند بررسی بکنند و بگویند که روابط ما و آمریکا با دیگران چگونه بوده است. جنگ تحمیلی چگونه شروع و خاتمه یافت. اسماً ما دانشگاه حوزه و ما خیلی تشکیلات مطالعاتی تحقیقاتی داریم ولی در عمل ما کاری نمی‌کنیم. به نحو حیرت انگیز و حزن آوری علوم در جامعه‌ی ما عقب مانده است؛ از فیزیک، شیمی، هندسه، جبر و کامپیوتر گرفته تا علوم انسانی. عنصر سوم که به نظر من به پیدایش توهم و توطئه کمک کرده است، سانسور و حاکمیت استبداد بوده است؛ یعنی ظرف کم و بیش یک قرن گذشته که افکار و آرای جدید وارد جامعه‌ی ما شد. اگر از این یکی دو دهه انقلاب ما صرف نظر بکنیم که تا حدودی جامعه ما باز شد. طی هفتاد و هشتاد سال قبل از آن جامعه‌ی ما جامعه‌ی بسته‌ای بوده است. اصلاً حکومت اجازه نمی‌داده که تفکر، اندیشه و تحقیق دیگری مطرح شود. خلاف آنچه که حکومت، در حقیقت، به آن معتقد بوده است.

بالاخره عنصر چهارمی که متأسفانه بعد از انقلاب به موارد گذشته اضافه شده نوعی غوغاگرایی، غوغا سالاری، عوام زدگی و عوام گرایی است که اسمش را روشهای پوپولیستی بگذاریم، نمی‌دانم شاید بشود گذاشت، شاید نشود. مجموعه‌ی این عوامل باعث شده که درباره‌ی خیلی از پدیده‌ها نتوانیم تحقیق و بررسی صحیح و درستی انجام بدهیم. وقتی که راه تحقیق و بررسی و مطالعات صحیح و اصولی بسته باشد نتیجه‌اش این می‌شود که شما پناه می‌برید به فرضیات توهم و توطئه و اینها و به عنوان آخرین کلام آقای شکوری این درست نیست که بگوئیم، خوب حالا خارجی‌ها هم دسب داشتند ولی خوب مسائل داخلی هم بوده است ما نباید مسائل داخلی را نادیده بگیریم و فقط روی خارجی‌ها حساس باشیم. نیاییم اشکال و اشتباه دکتر زیبا کلام را هم نباید مرتکب شویم و بگوئیم که خارجیها همه آدم‌های خوبی بودند و کاری با ما نداشتند، هر چه بوده مسائل داخلی بوده است. اتفاقاً من معتقدم که اینجا یکی از آن جاهایی هست که نمی‌شود مصالحه کرد، زیرا برای شکاندن این توهم و توطئه و برای از بین بردن خیلی از این ذهنیاتی که ما دچارش هستیم در

نگرستان به جهان بیرون باید خانه تکانی درست و حسابی کرد. باید این سؤال را از خودمان بکنیم که در دیدن وقایع خارجی و جهان بیرون ما چه قدر اسیر اذهان و باورهای خودمان هستیم و چه قدر ملهم و متأثر از حقایق و واقعیات هستیم؟

منوچهری: آقای زیبا کلام من این گونه می‌خواهم شروع کنم در این جا به قول علما من یک مسأله جدی دارم. مسأله‌ی من این است که اگر بگویید که توهم بودن نقش مخرب آمریکا خودش یک نوع توهم است یعنی این که شما در بحث‌هایتان مفروضی را با مفروض دیگری عوض کردید، بدون آنکه چیزی دال بر اثبات خطا بودن آن مفروض و دال بر صحیح بودن این مفروض داشته باشید. بنابراین من می‌گویم شاید خود همین مسأله‌ی توهم بودن نظریه‌ی توطئه‌گری آمریکا خودش نوعی توهم باشد. اما مجموعه‌ی بحثم را تا بشود در کوتاه‌ترین فرصت ممکن بگویم.

من یک مشکلی هم با بحث آقای معادیخواه در ارتباط با موضع‌گیری‌ها داشتیم که شما هم به آن اشاره کردید. منتها آقای معادیخواه مسأله‌ی آقای سبحانی را مطرح کردند و شما (زیبا کلام) آقای خاتمی را. من فکر می‌کنم این دور شدن از اصل بحث است و آن این است که ما اصلاً در مورد نوع بر خورد بحث نمی‌کنیم، آن یک بحث جدایی است، ما در مورد ذهنیت‌ها بحث داریم. یعنی این که ممکن است آقای سبحانی هم مثلاً پذیرفته بوده که آمریکا خیلی ضایعات برای ما ایجاد کرده است ولی که حالا صلاح نیست که ظاهراً همین طور هم گفته است - یا مثلاً آقای خاتمی معتقد به تنش زدایی هست، ولی این دال بر این نیست که ایشان ذهنیتش با آن ذهنیتی که شما توهم و توطئه می‌خوانید متفاوت نباشد. ایشان هم ممکن است واقعاً... حالا ما فرصت پرداختن به این مسائل را نداریم. ولی منظور من این است که اینها را باید از هم جدا کرد بحث برخورد با بحث ذهنیت دو چیز مختلف است. ممکن است من معتقد باشم آقا علی رغم این که آمریکا را مسبب تمام بدبختی‌های کشورهای جهان سوم، بعد از جنگ جهانی، می‌دانم ولی الآن وقت آنست که با آمریکا سر یک میز بشینیم و جدل سیاسی بکنم. علی رغم آن اعتقادم - برای مثال عرض می‌کنم - ممکن است بگویم نه اصلاً حرف زدن با آمریکا مکروه است. بنابراین اینها کاملاً با هم متفاوت است.

دوم این که یک مسأله‌ی هم من با بحث دکتر اخوان دارم و آن هم تأکید بر تفاوت‌های درونی در آمریکا است. که به نظر من بحث روشی است. شاید روش ایشان صحیح باشد ولی لااقل من دوست

دارم مطلبی متفاوت با آن مطرح کنم. آن هم این است که به نظر من آن دید جزء نگر هست؛ یعنی این که من آن جلسه هم اشاره کردم، بحث اقتصاد سیاسی را در منظر اقتصاد بین الملل، ما یک آمریکا داریم علی رغم تفاوت‌های درونیش، همانطور که برای مثال در انگلیس حزب کارگر حزبی بود که هند را آزاد کرد و حزب محافظه کار هنوز دست از ایرلند برنداشته است تا حالا که دوباره حزب کارگر آمده است دوباره این جور دارد می‌شود. این یک بحث است. در مورد آمریکا هم می‌دانید که بین خود آمریکاییها اختلاف نظر هست که چه کسی مسبب جنگ و یتنام بوده است دموکراتها می‌گویند جمهوری خواه‌ها و جمهوری خواه‌ها می‌گویند دموکرات‌ها. و این مطلب تا این اواخر خیلی روشن بود. که حالا بحث‌ها عوض شده است. ولی در مجموع به هر حال ساختار سیاسی اقتصادی آمریکا در ویتنام، کوبا و در بولیوی بوده است علیه اندونزی کودتا کرده در کوبا جنگ به راه انداخته است که دموکراتها بودند. به همین ترتیب در ایران در جاهای دیگر در اندونزی و غیره، بنابراین به نظر من این را ما باید در یک حوزه‌ی بسیار وسیع‌تری ببینیم؛ یعنی این تفاوت‌های درونی هر چه قدر هم مهم باشند به نظر من هم در تعیین سیاست‌های خارجی مهم‌اند، اما نه در شناخت آمریکا. اینها به نظر من باید باز متمایز از همدیگر باشند. یعنی ما باید در شناختمان در این چیزها دقت بکنیم، ولی نمی‌تواند اساس فهم ما باشد بلکه در تعیین سیاست‌هایمان می‌تواند مؤثر باشد. فرصت‌ها را بشناسیم، ببینیم که چگونه باید عمل کنیم. علاوه بر آن به نظر من مسأله فلسطین که خیلی کم رنگ شده است، در بحث ما بحث بعد از انقلاب نیست، ما می‌دانیم که پیش از انقلاب مسأله‌ی فلسطین برای اذهان خواص لاقابل بسیار تعیین کننده بود، در ارتباط با آمریکا و بعد از انقلاب پررنگ‌تر شد. این در ارتباط با آن دو تا بحث

بحث دیگری من دارم در ارتباط با همین بحث توهم بودن این برداشتی که از آمریکا به عنوان منشأ توطئه و بیرونی بودن مصائب و مشکلاتی که ما داشتیم، یا تعبیری که من می‌توانم بگویم، شاید این صحیح باشد که در واقع آن چیزی که آقای دکتر به آن به عنوان توهم توطئه اشاره می‌کنند همان ذهنیت دایی جان ناپلئونی است؛ یعنی در واقع آقای دکتر معتقدند که جامعه‌ی ما دچار ذهنیت دایی جان ناپلئونی است. همه دوستان خاطرشان آن بحث دایی جان ناپلئون هست که دایی جان ناپلئون، معروف بود که مسبب هر مسأله‌ای را انگلیس می‌دانست؛ کار کار انگلیس‌هاست. این در فرهنگ سیاسی ما هم بود. می‌دانیم که خیلی از مسائل ایران را حتی بعد از انقلاب هم معتقد بودند آمریکا

کاره‌ای نیست هر چه هست زیر سر انگلیسی‌هاست. آقای دکتر در واقع با طرح بحث توهم و توطئه - حالا من اینو اگر اشتباه می‌کنم آقای دکتر بعد اصلاح بفرمایید- که در واقع ما دچار ذهنیت دایی جان ناپلئونی هستیم. آن در مورد انگلیس بود ما در مورد آمریکا که هیچ اساسی ندارد. حالا من یک بحث در مقابل آن دارم بحث من این است که اگر صرفاً این ذهنیت خاص ما بود، یعنی اگر که فقط دایی جان ناپلئونی بود، یعنی «ایرانی» بود خوب به نظر من جای بحث و بررسی خیلی جلدی داشت. یعنی این که ایران و ایرانی حالا قبل از انقلاب خواصش بعد از انقلاب خواص و عوامش همه با هم بی جهت و بدون دلیل آمدند مسبب تمام مشکلات را آمریکا را می‌دانند. این چیزی نیست الا توهم در مورد توطئه بودن تمام برخوردهایی که با ایران شده است.

حالا اگر بحث را ببریم در درون آمریکا کتب بسیار متعدد، مراکز تحقیقاتی، شما می‌دانید که طبق قانون آمریکا سی آی ای موظف است که هر ۳۰ سال یک بار تمام اسناد محرمانه‌اش را در معرض اطلاعات عمومی بگذارد، الا آنها که به آن می‌گویند کلاسی فایده یعنی طبقه بندی شده‌ی خاص که نمی‌شود آنها را حتی بعد از ۳۰ سال هم سیا اگر صلاح بداند، البته طبق یک ضوابطی منتشر، کرد. یعنی این که با توجه به تمام این کتب، مطالعات، حتی فیلم‌های سینمایی بسیار متعدد حتی حوزه‌ی هنری هم در آمریکا و این درخورد آمریکاست. از جمله کتابی که چند سال پیش توسط روزولت که مأمور آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد بود ایشان کتابی نوشته شد. چیز بسیار استثنایی‌ای بود در آمریکا که کتابی از بازار جمع آوری بشود. کتاب آقای روزولت از بازار جمع آوری شد. به خاطر اطلاعاتی که درباره‌ی دخالت‌های آمریکا داده بود که اطلاعات خاصی بود و آن نسخه اصلی دیگر هیچ وقت به بازار نیامد الا همانها که خریداری شده بود از جمله نسخی که ایرانی‌ها خریده بودند. منظورم این است که تا این حد قضیه حساس بوده است. این نیست که ما چی فکر می‌کردیم. با توجه به آنچه گفتیم ما تنها نیستیم. اگر بناست که اسم این را توهم بگذاریم بنابراین فقط ایرانی‌ها دچار توهم نیستند. چینی‌ها ویتنامی‌ها، کوبایی‌ها و بخش وسیعی از آمریکای لاتین، لاقل در مورد خودشان، دچار توهمند. به همین ترتیب.

بنابراین اگر ما می‌خواهیم مسأله‌ی مسبب بودن آمریکا برای تمام مسائل و مشکلات و بدبختی‌های کشورهای جهان سوم، یا لاقل بخشی هم حالا شوروی، لاقل در حوزه‌ی نفوذ خودش مسبب بوده است، به قول خیلی‌ها در اروپای شرقی. موضوع این است که خیلی از کسانی که آمریکا

را در مسائل کشورهای جهان سوم بی‌تقصیر می‌دانند، شوروی را مقصر می‌شمرند، در مورد کشورهای اروپای شرقی و این اصلاً با همدیگر نمی‌خواند. یعنی اگر این جور هست باید بگوییم آقا این که اروپای شرقی فکر می‌کند مسبب بدبختی‌هاش تا این اواخر بوده آنها هم دچار توهمند چرا چون هر چی بوده تقصیر خودشان بوده، می‌خواستند حاکمیت حزب کمونیست را قبول نکنند. حالا می‌رویم سراغ چکسلواکی و مبارزاتشان، سراغ مجارستان و بقیه کشورهای. بنابراین مشکلی که من دارم این است که اولاً خیلی از صاحب‌نظران، کسانی که در مسائل سیاست خارجی بین‌الملل، سیاست خارجی آمریکا صاحب نظرند، معتقدند که آقا بعد از جنگ جهانی دوم و سیاست Containment palasi (کانتین منت پالاسی) یا سیاست مهار وارد، در واقع مسابقه‌ای شد با شوروی که از یونان گرفته در خود اروپا تا اندونزی و چین که حالا چین خیلی زود جدا شد از این قضیه تا فیلیپین را لااقل در شرق آسیا در بر گرفت. آن هم این بود که آمریکا به تبع منافع خودش هر آن چه را که لازم بود در کشورهای جهان سوم انجام می‌داد از جمله این که از حکومت‌های سرکوبگر به عنوان یک استفاده می‌کردند. این چیزی نیست که من بگویم، الان سیاست‌گذاران آمریکا این را به عنوان یک خطا دارند مطرح می‌کنند که آقا آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی در مسابقه با شوروی این را به عنوان سیاست انتخاب کرد. در مجموع حالا که نگاه می‌کنی می‌بینی سیاست غلطی بوده است خود آمریکا از گر سبگ گرفته تا بقیه که دارند این را مطرح می‌کنند که حمایت از رژیم‌های سرکوبگر را در دستور سیاست خارجی آمریکا ما داشتیم. من نمی‌دانم اگر این هم توهم هست، پس ما باید فکر اساسی برای طرح مسائل بکنیم. سیاست‌گذاران آمریکا حتی به این قائلند، در زمان کارتر این را مطرح می‌کردند، بحث حقوق بشر و ضرورتش در ایران یعنی چه یعنی این که تا حالا آمریکا برایش این مسأله نبوده است. باز کردن فضای سیاسی یعنی چه فشار آوردن به رژیم مثل رژیم شاه یعنی چه، یعنی پذیرش این که تا آن مقطع این جور نبوده است خلاف این بوده است تأیید و توجیه هر آن چه که انجام می‌شده است. حالا در مورد ویتنام که قضایا خیلی وسیعتر است از دروغهایی که به خود مردم آمریکا گفته شد و الآن حتی در مورد قتل‌کیندی هم در خود آمریکا بحث هست، چه برسد در مورد شاه ایران که آمریکا با کشورهایی مثل ایران چه کرد حالا انواع کودتا را که آدم می‌تواند اسم ببرد و تازه ما واقعاً به اندازه‌ی آمریکای لاتینی‌ها صدمه ندیدیم. به نظر من شما بروید ببینید در ادبیات سیاسی آمریکای لاتین چه خبر است از نظر مسبب شناختن آمریکا برای تمام مصائبی که اینها

داشتند از جنگ جهانی دوم به بعد حالا قبلش انگلیسی ها بودند و اسپانیاییها دیگر از بعد از جنگ دوم جهانی دیگر آمریکاییها یعنی ادبیات سیاسی آمریکای لاتین در این زمینه فوق العاده غنی هست در این زمینه خود مطالعات علمی که در آمریکا شده است در مورد حمایت‌هایی که آمریکا از رژیم‌های بسیار خشن از پینوشه در شیلی بگیرید دیگر این مسأله به کمیسیون سیاست خارجی در سنای آمریکا هم کشید اینها قابل انکار نیست. در کمیسیون سنای خارجی آمریکا در مورد قتل رئیس ستاد مشترک ارتش شیلی بعد از به قدرت رسیدن آئنده بحث شد، که حالا من وارد جزئیات نمی‌شوم. در خود کمیسیون پذیرفته شد که آمریکا دخالت داشته است در قتل آن و به قدرت رساندن آلن ده دخالت داشته است بعد حمایت از آلن ده و بعد هم به عنوان یک سیاست غلط از این موضع عقب نشینی کردند. اینها را به هر حال ما باید روشن بکنیم که آیا این جزو آن مجموعه‌ی توهم است یا اگر آنها درست است پس ببینیم رابطه‌ی ذهنیت ما با ذهنیت آمریکای لاتینی‌ها، آسیای جنوب شرقی‌ها و مطالعات وسیعی که در این زمینه شده است، چیست؟

نکته‌ی آخر را عرض کنم و آن این است که (آقای دکتر زیبا کلام) به نظر من این نکته حساس است، یعنی در واقع هم قبول نکته‌ی دکتر زیبا کلام و هم اصرار بر ایجاد تمایز بین آنچه که ایشان اشاره کردند. برای مثال یک نفر به ایران می‌آید و بحث مثلاً گرفتن دانشگاهها را توسط نمی‌دانم فرض بگیرید می‌گویند لیبرالها دارند می‌گیرند مثلاً ماها لیبرالهاییم داریم دانشگاهها را می‌گیریم یا هر چی من فکر می‌کنم باید بین شعار و نظریه تفاوت قائل شد مسأله‌ی مسبب بودن آمریکا در مسائل ما چیزی نیست که امروز یکنفر بیاید بگوید فردا فراموش بشود؛ چهل پنجاه سال به عنوان یک مسأله مطرح است. این ما باید تمایز قائل بشویم. بین این و این که امروز یکنفر بیاید و شعاری بدهد. بنابراین بین شعار کسی که صرفاً مسائل سیاسی آنی، به اصطلاح مبنایش است تا این که یک چیزی که ریشه تاریخی دارد و محدود به ما و محدود به گروه سیاسی خاص یا محدود به یک کشور معین نمی‌شود و فوق العاده فراگیره و فوق العاده پیشینه‌ی تاریخی طولانی دارد تفاوت هست.

قادری: خوب به عقیده‌ی من بحث خیلی جالب شد. یعنی من که سعی می‌کنم تا جایی که در توانم باشه با دقت به حرف دوستان گوش و بعضی نکات را هم یادداشت کنم. احساس می‌کنم نوعی تعادل هم به لحاظ کمی ایجاد شده یعنی آقای دکتر زیبا کلام، آقای دکتر اخوان و من یک طرف قرار گرفتیم

و آقای دکتر منوچهری، آقای شکوری و آقای معادینخواه طرف دیگر. البته اختلاف در تبیین و تفهیم قضیه وجود دارد ولی در اساس فکر می‌کنم نظریات شبیه هم است. به من اجازه دهید قبل از این که بحثم را در باب همین نکته شروع بکنم و بعد بعضی نکات را هم خیلی فشرده‌تر بگویم. نکته‌ای را آقای معادینخواه گفتند که به عقیده‌ی من خیلی جالب و نکته‌ی ظریفی است. این است که ما مؤسسه آمریکا شناسی نداریم این یک حقیقت است و یک مقدار هم ناجور هست که آدم بگوید ۲۰ سال صحبت از مخالفت مبارزه، ضدیت با آمریکا داریم ولی مؤسسه آمریکا شناسی نداریم. این حرف، حرف خیلی درستی است. البته بعد ایشان نکته‌ای را اضافه کردند گفتند در هر کشور اروپایی که می‌رویم مؤسسات ایران شناسی و شرق شناسی دارند به عقیده‌ی من این دو تا دیگر هم سنخ نیستند، چرا که ایران شناسی و شرق شناسی اصلاً جزء پروژه‌های مدرنیسم هست که همه‌ی جهان را می‌خواهند شناسایی بکنند ولی در انجام بعید می‌دانم، بجز بعضاً دفاتر فرهنگی و غیره که وجود دارد، مثلاً در فرانسه مؤسسه آمریکا شناسی به عنوان یک مؤسسه حضور داشته و فعال باشد، خاص ماست. یعنی پروژه‌های شهرشناسی شان است ولی این که ما آمریکا شناسی نداریم این یک نکته است. نکته‌ای که آقای دکتر اخوان گفتند - من هم اجازه می‌خواهم بگویم و یک ذره همدیگر را تقویت بکنیم - نکته‌ی بسیار درستی است یعنی ما بحث مان با آمریکا در ارزیابی سیاست هایشان بعضاً بحث اخلاقی است ولی وقتی به خودمان برگردد به گونه‌های دیگر هم قضاوت می‌کنیم و نوعی معیار و محک داریم. این حرف حرف درستی است. مثلاً من یادداشت کردم آقای شکوری چندین نوبت ضمن بحث شان می‌گفتند که آمریکا آیا به ما به چشم دوستی نگاه می‌کند، بعد اشاره می‌کردند نه به چشم دشمنی دارد نگاه می‌کند. یا این که حالا چه آقای شکوری، چه آقای معادینخواه می‌گفتند این سیاست آمریکا بشر دوستانه نیست و تلویحاً این نتیجه را می‌خواستند بگیرند، چون بشر دوستانه نیست، پس خیانت آمیز است.

معادینخواه: ظاهراً من نبودم.

قادری: آقای شکوری گفتند، من تصحیح می‌کنم. این معیار معیار اخلاقی است. در حالی که وقتی آقای دکتر اخوان دارد صحبت می‌کند صحبت از منافع ملی می‌کند، صحبت از ضوابط میان

کشورها می‌کند و سیاست‌های خارجی و خیلی چیزهای دیگر، بحث در جای دیگر هست. من مایلم نکته‌ای را یادآوری کنم، ببینید از باب مثال - در مثال هم شاید فی نفسه مناقشه نشود کرد - ما می‌آییم حزب توده را دستگیر می‌کنیم و آنها را متهم به جاسوسی برای شوروی می‌کنیم من شخصاً سمپاتی به حزب توده ندارم. می‌توانیم جاسوسهای آمریکا را هم در اینجا بگیریم و به عنوان جاسوسی در راه آمریکا محاکمه کنیم، چنان که چندین نوبت کردیم. ولی فرض کنید کسی بیاید در لبنان، مثلاً حزب الله لبنان را بگیرد به عنوان جاسوسی برای ایران، ما می‌پذیریم در قاموس ملی بگوییم آقا جاسوسی برای هر کشوری بد است هر چند برای خودمان؟ یا لااقل اگر هم انجام می‌دهیم غیر مستقیم انجام بدهیم، آشکارا مسئولیتش را عهده دار نشویم. معیار دوگانه است. در پرانتز می‌گوییم مخالفتی با این که بالاخره به وضع حزب توده باید رسیدگی می‌شد ندارم، بحث سر این نیست، سر معیارهای دوگانه است. ما باید وضع مان را روشن بکنیم که آیا بالاخره می‌خواهیم قضاوت ارزشی بکنیم یا می‌خواهیم با مفاهیم و کلماتی که امروز در روابط بین الملل و در منافع ملی و مصالح کشورها هست نگاه بکنیم. اصلاً چه کسی گفته که قرار است آمریکا به اصطلاح تضمین بکند و تعهد بدهد که همیشه بشر دوستانه رفتار کند. مگر خود ما در سیاست خارجی، حتی سیاست داخلی ما همیشه بشر دوستانه این کار را انجام می‌دهیم. یک سری چیزهایی است، اهدافی است. اغراضی است مقاصدی است در یک واحد ملی هست بالاخره سیاست‌گذارانی هستند یک کارهایی را انجام می‌دهند. من به نظر می‌آید که این برخاسته از همان ذهنیت است؛ یعنی در مثال ما با ذهنیت خودمان داریم نگاه می‌کنیم و این تحلیل مفاهیم و واژگان بیرونی را... یعنی پشت این قضیه که حتماً بخواهیم اثبات این قضیه را بکنیم چی نهفته چه چیزی قرار دارد.

نکته‌ای هم که باز آقای دکتر اخوان در باب اصلاحات ارضی در همین باره گفتند. من باز در پرانتز عرض کنم چون فکر می‌کنم مسأله‌ی خودم را بگویم. یک بار می‌خواهیم بگوییم اصلاحات ارضی یا اصلاً نفس اصلاحات در ایران خوب است، یک بار می‌خواهیم بگوییم چگونگیش آیا مثبت بوده یا منفی بوده است. من فکر می‌کنم نفس اصلاحات امر پسندیده‌ای بوده همان کارهایی که شاه می‌خواست انجام بدهد در بهمن ۴۱ بخشی از آن را ما داریم انجام می‌دهیم؛ مثل حق رأی زنان، سهمیه کردن کارگران و یا کارهای دیگری را که ما داریم انجام می‌دهیم. این که موفق باشیم یا نه بستگی دارد به این که با حسن نیت این کارها را انجام بدهیم یا با سوء نیت به تعبیری که ارسطو حکومتها را تقسیم

بندی می‌کرد؛ این که فرق الیگارش با بارستیکراسی در چیست؛ این است که مصلحت عمومی رعایت شده یا نشده است. این حرف دیگری است. ولی اگر از کشوری بخواهند که شما بیایید سازماندهی و چارچوبتان را به گونه‌ای بکنید که نسبتاً مدرن باشد - حالا بحث راجع به مدرن هم نداشته باشیم حرف حرف درستی است و اینها پسندیده است -

نکته‌ای که آقای منوچهری اشاره می‌کنند، اینها را هم جزئی از توطئه، توهّم توطئه و توهّم نسبت به خود قضیه حالا پیچیده هم می‌شود، اگر توهّم‌ها را پشت سر هم بیاوریم. من به نظرم می‌آید که واقعاً این طور نیست. آقای منوچهری به شدت، یعنی عملاً نقش دادستان را علیه آمریکا ایفا کردند از ناهنجاری‌های سیاست خارجی و داخلی و جناح بندی‌های آنها همه‌ی اینها را طرح کردند که اگر این توهّم است پس چی توهّم نیست. به نظرم می‌رسد که وقتی ما صحبت از توطئه می‌کنیم، منظور این نیست که یعنی نفی توطئه - حداقل حالا من این طور هستم، آقای دکتر زیبا کلام که تأکید دارند شاید توافق کنند - منظور این نیست که هیچ جا هیچ گونه‌ای علیه منافع یک کشور علیه یک روابطی علیه یک فردی سازماندهی نمی‌شود. بحث سر این است که اجرای یک سیاست منوط به راه کار به سازماندهی به توان داخلی و به نیروهای اجتماعی است. ما معمولاً در مباحثمان این صد ساله که به یک تعبیر، این حرف باز حرف دکتر زیبا کلام است که ما ضعف علوم انسانی داریم و بشدت هم داریم. چون نمی‌توانیم مؤلفه‌های اجتماعی را بررسی کنیم، خواه ناخواه می‌آییم و ارجاع و احاله به جهل و تاریکی می‌دهیم.

از نظر من نظریه توطئه و اعتقاد به آن یعنی این که آدم را واگذار کنند، حواله کنند، پرت کنند به طرف نیروهای غیبی، ناشناخته، دست‌های پنهان که دو تایی آن را هم ممکن است بتوانیم نشان بدهیم، واقعاً وجود دارد ولی نمی‌توانیم صد مورد را بگوییم. فرض ما بر این است که قاعده ما این است یعنی قاعده این نکته‌ای که باز اشاره می‌شد مثلاً تهاجم فرهنگی در اختیار گرفتن دانشگاه‌ها، گوش به زنگ بودن ایادی. وقتی می‌گوییم خوب چه کسانی هستند، چه می‌گویند، کجا هست، موارد کدام است، اینها اثبات می‌کند که شما دنبال دلیل می‌گردید. ایشان می‌گوید اصلاً دلیلی در کار نیست، اگر هست بگویید. ما ۲۵ سال است که در جامعه مان مرتب داریم صحبت از توطئه‌های مختلف می‌کنیم؛ چند توطئه را کشف کردیم، چه اتفاقاتی صورت گرفته است. یعنی بیاییم برای اینها معیار بدهیم، بگوییم اینجا، اینجا، اینجا، اینکارها انجام بدهیم. به نظرم می‌آید که وقتی صحبت از توطئه

می‌کنیم ضعف تحلیل‌مان را با ارجاع به محیطی که حوزه‌های از تاریکی دارد جبران می‌کنیم و آن برخاسته از ذهنیت ماست. در موارد مختلفی می‌توانیم آمار بگیریم و کار میدانی بکنیم. در جامعه شناسی در کارهای دیگر شما می‌بینید ذهنیت‌ها این طور است. مثال ساده‌ای بزنم فرض کنید همسایه‌ی من وقتی با من صحبت می‌کند راجع به فوتبال و راجع به آمریکا خیلی حالی‌اش نمی‌شود، هر چند با دید توطئه به آن نگاه می‌کند ولی راجع به فوتبال به نظرش خیلی عادی می‌آید که قرار است پیروزی که تیمی قوی است در این مسابقات اول بشود. استقلال هم در مسابقات حذفی قرار است اول بشود. یعنی می‌خواهم بگویم این ذهنیت از ورزش گرفته تا سیاست و تا اقتصاد وجود دارد. ما مرتب فکر می‌کنیم اقتصادمان را یک عده توطئه گر بهم می‌ریزند؛ یعنی ضعف بنیادهای اقتصادی، نهادینه نشدن و خیلی چیزهای دیگر؛ اصلاً نداشتن یک طبقه شسته رفته‌ی متوسط که بتواند اینها را پوشش بدهد، ما اینها را نمی‌توانیم صرفاً به دید توطئه نگاه کنیم و بعد بگویم خوب اگر این طور است اثبات بکنید. مبادا این خودش یک توهم باشد. صحبت سر این است که هر جا ما خلأهای تحلیلی داشته باشیم که این خلأها متأسفانه نسبت به نیروها، بسیار زیاد است. در آمریکای لاتین و در خود آمریکا نیز همین طور است. آن جایی که قابل اثبات نیست آنها هم ذهنیت خود ما را دارند. ولی ما ایرانی‌ها هم من فکر می‌کنم ذهنیت خاصی داریم که برخاسته از همان ذهنیت‌هایی است که شما حتی پدیده‌های فیزیکی، شیمی و نجومی را هم به نیروهایی می‌خواهید نسبت بدهید که همان دید توطئه است؛ حالا توطئه می‌تواند مثبت یا منفی باشد. ایرانی‌ها به سبب ذهنیت چون مدار سرنوشت شان نبودند و امکان بروز نظریات خودشان را نداشتند چرا که نهادینه نشده و مرتب آسیب پذیر بودند، تا می‌خواستند چیزی بنا بشود به شدت در هم می‌ریخت شده ناگزیر آن را به عواملی ارجاع می‌دادند حالا این عوامل می‌توانست غول بیابانی باشد یا در تجسم و تجسد آمریکا خودش را نشان بدهد. من به این می‌گویم دید توطئه هر چند که بتوانیم دو جا ثابت بکنیم.

از روز و لنت نقل قول بکنیم که در کودتای ۲۸ مرداد آنها فعال بودند، خیلی خوب بودند، شاه هم برای انتخابات داخلی آمریکا پول می‌داد. ولی چرا پول دادن این نمی‌تواند خیلی وزنه باشد و توطئه حساب شود، ولی آنها می‌تواند وزنه باشد؟ برای این که یک سری بنیادهای ما ضعیفه، یعنی نیروهای داخلی ما. من تعجبم از دکتر منوچهری است که چرا اینها را می‌توانیم در جامعه شناسی سیاسی ببریم! من بنا را بر این می‌گذارم، من بحثم سر این نیست که دایمی جان ناپلثونی و صرفاً بگویم

انگلستان، حالا بگویم آمریکا. اینها صرفاً کیس‌های قضیه است. ذهنیت ما ذهنیت توطئه نگر است. خود جنابعالی - البته این بحثی نیست که بشود در اینجا طرح کرد - وقتی که مثلاً می‌خواهید بگویند که رئیس دانشکده خوب است، این باشد یا آن، یک جا بالاخره می‌گویند آقا این یا آن نیاید بهتر است. آیا این توطئه است؟ اگر کسی بگوید آقا مدیران گروه دارند توطئه‌ای را صورت می‌دهند، به عقیده‌ی من نه، این نوعی برآیند، نوعی تقابل نیروهاست، نوعی تصمیم‌گیری است. این را به آن ارجح کردن یا نکردن، حالا چه درست باشد چه غلط، حال کسی پس فردا یقه‌ی شما را بگیرد بگوید آقای دکتر منوچهری شما به عنوان معاون آموزشی اجازه ندهید که این ریاست این تحول را پیدا کند، شما علیه منافع دانشجویی توطئه کردید. خوب در این حالت شما چه پاسخی می‌دهید؟ حالا این سطح خرد است که خودمان سر و کار داریم. عقیده‌ی من این است. چرا می‌شود پای آمریکا را در بعضی جاها نشان داد که آقا اینها هم توطئه گر بودند به این معنایی که در سیاست‌های ما دخالت داشتند. طبیعی است که اگر بتوانند دخالت هم بکنند چنان که ما هم در جاهای دیگر دخالت می‌کنیم؛ ما الآن در آسیای مرکزی، در نواحی خلیج فارس، در بوسنی و خیلی جاها داریم دخالت می‌کنیم. اسم این را چه بگذاریم. بالاخره به یک منفعی فکر می‌کنیم؛ درست یا غلط.

این نکاتی بود که می‌توانستم بگویم. اما برای این که بحثم را جمع بندی کرده باشم به عقیده‌ی من ذهنیت منفی ما راجع به آمریکاییها با حفظ آن بحث‌های قبلی که این ذهنیت حالا آیا مردم کدام مردمند، مردم قبل از انقلابند یا بعد از انقلاب که این در جای خودش باید شناخته بشود، ولی حالا با تسامح بخواهم بگویم معلول چند عامل است، اگر بخواهیم از منظر تاریخی این عوامل را بر شماریم، یکی کودتای ۲۸ مرداد است و فضایی که ایجاد کرد، دیگری بحث اسرائیل است به نظرم بحث اسرائیل امری تبعی است و اصلی نیست، یعنی ما چون با رژیم شاه مشکل داشتیم و رژیم شاه و آمریکا با اسرائیل بودند. خواه ناخواه این است و الا مردم ما مستقیم نمی‌آیند بگویند که آمریکا جای دیگری را به جای دیگر...

نکته‌ی سوم ارتباط با شاه، یعنی دخالتها یا سیاستگذاری‌های آشکار آمریکا در ایران است. این که تا چه حد اینها منطبق با واقع است، بحث دیگری است. می‌خواهم بگویم در پیدایش این ذهنیت که حالا خودش می‌تواند زیر مجموعه‌ای را در بر بگیرد یعنی بحث اقتصادی، فروش اسلحه یا بحث نظامی بشود؛ بحث‌های مختلفی که در این زیر مجموعه خواهد داشته باشد.

نکته‌ی چهارم حضور آمریکا در ایران است که خودش در بخشی از افکار مردم ایران، حالا به علل مختلف، مثلاً یادم است که افزایش هزینه‌ی اجاره‌خانه را مربوط به حضور آمریکاییها در ایران می‌دانستیم. البته تأثیر هم داشت، پارامتر بود. ولی تا چه حد این افزایش را - که به ساخت و ساز خانه، مهندسی ساختمان، جمعیت و مانند اینها مربوط بود - می‌توانستیم به آمریکا نسبت بدهیم، نمی‌دانم. یا بی بند و باری و لاابالی‌گری که فکر می‌کردیم از جنگ جهانی دوم به این طرف پیدا شده است. نکته‌ی پنجم دخالت‌های آمریکا است. که پس از انقلاب - که بحث‌هایی از این فکر قابل تأیید است، ولی با نگاه‌های متفاوت - که در مورد انقلاب اسلامی داشت است. بالاخره در مواردی با همدیگر دو تا منطق سرشاخ می‌شدند و در این دو تا منطق مقابل هم، زد و خورد هم بود، چه بسا داد و ستد هم بوده باشد. در جنگ بوده علیه ما بوده له ما هم بوده است. بالاخره شواهد و عوارضی در این پنج تا که حادثه‌های تاریخی است بوده است. من مایلیم دو تا عامل ذهنی روانی هم اضافه کنم پس پنج عامل تاریخی را گفتم؛ دو عامل هم اینها به یکی از آنها را آقای معادینخواه اشاره کردند. به عقیده‌ی من بسیار خوب بود و خوب است روی آن تأکید بکنیم که ما بخشی از ذهنیت را نسبت به آمریکا و اصولاً این عصبانی که ما به نظام کنونی جهان داریم یا حتی به نظام داخلی داریم برخاسته از چپ جهانی یا رادیکالیسم اروپایی است. این چپ جهانی می‌تواند در قالب مارکسیسم شکل خاص خودش را بگیرد می‌تواند هم رادیکالیسم اروپایی باشد که در ما هم سرریز شده است. اصلاً بخشی از این تب و تاب انقلاب‌های ما به عقیده‌ی من برگرفته از این چپ جهانی است. نکته‌ی دومی را که من اضافه می‌کنم بخشی از ذهنیت، اگر این اصطلاح هم اصطلاح درستی باشد، با تسامح می‌گویم چپ مذهبی ما که خود اینها متأثر از رادیکالیسم جهانی می‌توانستند باشند. مثالهایی هم که گفته می‌شد بعضاً درست است. پس دو مفهوم یا دو ذهنیت چپ جهانی که مارکسیسم یک نمونه‌ای از آن هست و چپ مذهبی خودمان که حالا از مرحوم شریعتی گرفته تا خود مرحوم امام یعنی اینها را هم می‌توانیم شاملش بکنیم.

من پنج عامل تاریخی را خیلی سریع گفتم و برای این که حرفم را گفته باشم دو عامل ذهنی را به آن اضافه کردم. اینها چیزهایی است که فعلاً وجود دارد. اما در پس این زمینه به عقیده‌ی ما ایرانی‌ها نوعی روان‌شناسی قدرتشان مهم است، یعنی به نوعی متناسب با درجات ستایشگر یا لعن‌کننده‌ی قدرت هم هستند که درباره‌ی آمریکا این حضور دارد. در مورد آمریکا آن چه که ذهنیت ماست، بر

اساس آن ذهنیت این عوامل ایجاد می‌شود. یکی دو سه نکته هم در باب دیدگاه مثبت ایرانیان نسبت به آمریکا نوشته‌ام چون همه‌اش ما راجع به منفیها می‌گوییم.

من فکر می‌کنم آمریکا به خاطر توانایی‌هایی است که در ارائه‌ی وجوه مثبت که روی وجوه مثبتش تأکید می‌کنم، از مدرنیسم و فضا و زمینه‌های جدید می‌دهد، مانند: دموکراسی و آزادی که حالا واژه لیبرالیسم را به کار نمی‌برم، چون بحث انگیز می‌شود، البته جامعه‌ی سالم این شمارش در باب لیبرالیسم هست. آقای دکتر در این باره مقاله داده‌اند، من هم دارم، آنجا صحبت می‌شود مانند تکنولوژی و این جور چیزها، اینها نکاتی هست که در ذهن ایرانی‌ها می‌نشیند. یعنی ایرانی‌ها کمتر این فضا را دارند. اضافه بکنم من خودم زمانی که دانشجوی بودم، در فضای سالهای ۵۳-۵۴، با آمریکا، به عنوان نمونه که شما (شکوری) از زندان گفتید، زندانی که بودم، در انفرادی بود؟ چون کوتاه مدت بود تجربه‌ای درباره‌ی بند عمومی ندارم. ولی از افکار دانشجویی می‌توانم بگویم که عموماً فضای دانشجویی ما چپ بود. من بشخصه ذهنیت چپ نبود. افکار عمومی، یعنی همین چپ مذهبی، و چپ مارکسیستی که مخالف و مقابله می‌شد با این قضایا ولی به نظرم می‌آید، امروزه ذهنیت منفی‌مان را تقسیم کنیم: ۱- آنهایی که کاملاً ذهنیت دارند ۲- آنهایی که افکار عمومی دارند ۳- کسانی که مخالف نمایی می‌کنند. به عقیده‌ی من مخالف نمایی هم در جامعه‌ی ما بسیار امر مهمی است. مخالف نمایی است که بعضاً سیاست‌گذاران ما را هم فریب می‌دهد یا بعضاً خود آنها چون مخالف نما هستند مردم ما را فریب می‌دهند و برای همین در دایره‌ی بسته‌ای قرار می‌گیریم که این جوراً نمی‌توانیم بشکنیم، من ۲ و ۳ کردم که همه آن را از نظر خودم، حداقل روشن کرده باشم.

شکوری: خوب مجموعاً بحث‌های جالبی بود، البته قرار نیست که ما به مطالبی که سروران بیان فرمودند، جواب بدهیم. ولی نکاتی هست که خوب است روشن شود. مطلبی هست که آقای معادیخواه فرمودند و من می‌خواهم تبیین کنم آن را به عنوان نکته‌ای تاریخی که حیث است بیان نشود، عرض کنم. حضرت علی (ع) که در جنگها و فتوحات برون مرزی دخالت نکردند عمدتاً علتش انزوا نبوده. مؤیدی برای آن نقل کنم که ایشان در جنگهایی که معروف به حروب رده است و جنگهای داخلی بوده است و ابوبکر اینها را فرماندهی می‌کرد، بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول (ص) شرکت کردند و شرکت جدی هم کردند. طبق آنچه که در تاریخ نقل کرده‌اند حفاظت

قسمتی از اطراف مدینه را به حضرت علی (ع) سپردند، فرماندهی اش را قبول کردند و بر جنگ هم تأکید کردند. ولی خوب در جنگهای برون مرزی فعال نبودند. این یک نکته‌ای بوده که به ذهن من آمد که گفتم.

در مورد جبهه ملی و افرادی مثل آقای دکتر سحابی و اینها منظور من این نیست که اینها ضد آمریکا هستند. همین طور که آقای دکتر منوچهری تکمیل کردند و مطلب من را گفتند، اینها در قضایای ایران در ذهن‌شان آمریکا را مقصّر می‌دانستند. ولی مصلحت نمی‌دانستند با آن در بیفتند. الآن هم همین طور است. یعنی آنها از کودتای ۲۸ مرداد ناراحت بودند، عاملش را هم آمریکا می‌دانستند. خاطرات مرحوم آقای مهندس بازرگان که چاپ شده مؤید این قضیه است. مطلبی را مرحوم حاج آقا رضای زنجانی (آیت الله زنجانی) که از بزرگان بود، نقل می‌کرد که ما با ژنرال هایزر آن وقت که اوایل انقلاب به ایران آمده بود، ملاقات کردیم، من با شوخی به ژنرال هایزر گفتم (آیت الله زنجانی می‌گفت) شما اگر ما ایرانی‌ها را مثل ملت خودتان بدانید ما حاضریم جزوی از آمریکا بشویم ولی ما می‌دانیم که شما تبعیض قائلید و می‌خواهید معادن و امکانات ما را ببرید و برای خودتان مصرف کنید، به آن چشمی که ملت خودتان را می‌بینید ما را نمی‌بینید. به هر حال این جور نیست که اینها آمریکا را کاملاً مثبت بدانند ولی طبق مصالح جهانی و مصالح ملی می‌گویند ما باید با آمریکا تفاهم داشته باشیم. تفاهم داشتن غیر از این است که مقصّر ندانند و ذهنتیت نداشته باشند. این مطلب اول.

و اما اصلاحات ارضی که آقای دکتر اخوان فرمودند، البته تعبیری به کار بردند که «از لحاظ اقتصادی» خوب بوده. من فکر می‌کنم که اشتباه لثبی است شاید می‌خواستند بفرمایند از لحاظ اجتماعی خوب بوده. و آن نظام فئودالیسم را در ایران از بین برد و این از نظر اجتماعی خیلی مثبت بود. ولی از نظر اقتصادی منفی بوده، همان طور که آقای زیبا کلام فرمودند - که رساله‌ای هم شاگردان‌شان نوشته‌اند - از نظر اقتصادی، کشاورزی ما را تعطیل کرد و کشاورزها را به شهر کشاند و به صورت مصرف‌کننده‌ی حاشیه شهری در آورد. ولی از نظر اجتماعی این جوری نبود، خوب بود. اما نکاتی که آقای دکتر قادری فرمودند. البته نمی‌خواهم بگویم که انتظار ما این است که آمریکا سیاست خارجیش با ملت‌ها و با خود ما کاملاً بشر دوستانه باشد. می‌خواهم بگویم که بالاخره ما باید توجه داشته باشیم که بشر دوستانه نیست. این واقعیتی است. اما در مورد توطئه، فرضیه توطئه، توهم

توطئه، بیماری توهم توطئه، یک مقدار آقای دکتر زیبا کلام تند رفتند و آن را در حد «بیماری» توصیف کردند. این قضیه یک مقدار معونه زیاد می برد، البته زیاده روی راجع به قضیه توطئه در بین ما ایرانیان هست. ما از اول فکر می کردیم که خارجی ها برای ما، مخصوصاً انگلیس، تصمیم می گیرند. این ذهنیت هنوز هم هست که یک مقدار افراطی است. ولی این دلیل نمی شود که ما بخشی از واقعیت موجود را قبول نکنیم. آن واقعیت این هست که توطئه وجود دارد. آن مثالهایی که آقای دکتر قادری فرمودند، هیچ کدام مصداق این قضیه نیست، مانند دخالت مادر بوسنی و لبنان و مسائل دیگر. برای این که ما اول باید بیاییم توطئه را تعریف کنیم. این اشکالات ناشی از این است که هیچ کدام از دوستان توطئه را تعریف نفرمودند. توطئه چیست؟ به نظر من توطئه دخالت مخفی برنامه ریزی شده بیگانگان در امور داخلی یک کشور برای رسیدن به اهداف سیاسی خاص و تثبیت سلطه خود است. این توطئه است. اما ما آشکارا در معادلات جهانی، مثلاً در بوسنی، دخالت می کنیم آن به درخواست خود بوسنیایی ها. این توطئه نیست. خود آمریکا آشکارا در چارچوب معادلات جهانی در عراق دخالت می کند. ما این را توطئه نمی نامیم. نه تنها از خودمان را توطئه نمی نامیم، حتی دخالت آمریکا در عراق را هم توطئه نمی نامیم. این توطئه نیست. عمل سیاسی یا نظامی است که توطئه محسوب نمی شود. توطئه این است که برنامه ریزی می کنند، دولت مصدق را ساقط کنند. برنامه ریزی می کنند. احمد سوکار تو را ساقط کنند. برنامه ریزی می کنند، احمد بن بلا را در الجزایر ساقط کنند و جریان دیگری را سرکار بیاورند. با برنامه ریزی کودتای نوژه را سامان می دهند. این برنامه ریزی در کشور دیگری صورت می گیرد، عملاً دور میز مذاکره می نشینند، صحبت می کنند و گاهی هم لو می رود. ما این را می گوئیم توطئه. پس توطئه با آنچه که دخالت یک کشور در قضایای نظامی و یا سیاسی یک کشور دیگر و یک سرزمین دیگر است بطور آشکار و البته در چارچوب معادلات جهانی فرق می کند.

آقای منوچهری توضیح بسیار خوبی دادند، کتابی است به نام آمریکا و جهان سوم، لابد دوستان ملاحظه کرده اند. صفحه ۲۹۳ به بعدش سه یا چهار صفحه جدول دارد. این جدول ها بسیار جالب است این جدول ها دخالت های آمریکا در کشورهای جهان سوم را از آمریکای لاتین گرفته، تا خاورمیانه و شرق دور را نشان می دهد. آنجا هایی که تاریخ دقیق، نوع برخورد و این که موفق بوده یا نه را در ۶ رده تقسیم بندی کرده است، دخالت های آمریکا در امور جهان سوم را در ۶ ردیف تقسیم

بندی کرده و در مجموع نتیجه گرفته که آمریکا با همان شیوه‌ی توطئه آمیز در مسائل جهان سوم دخالت داشته است. در جاهایی موفق بوده و جاهایی هم موفق نبوده است؛ از جمله چند مورد ایران را آورده، سه مورد ظاهراً، یکی قضیه دکتر مصدق و ۲۸ مرداد است. دومی قضیه ۱۵ خرداد و سومی یادم نیست. سه مورد ایران را آورده که آمریکا دخالت کرده و توطئه رسمی بوده است. این دیدگاه یک نویسنده خارجی است. پس توطئه باید تعریف بشود. با این تعریفی که ما عرض کردیم. فکر می‌کنم که توطئه تا حدودی واقعیت دارد. اما من نمی‌خواهم خودم را جزو پیروان تئوری توطئه قرار بدهم، زیرا آن را قبول ندارم، ولی گاهی مصداقی و موردی پیدا می‌شود چنانچه در تاریخ فرهنگی و سیاسی و روابط سیاسی کشورهای دنیا از جمله ایران و آمریکا که مصداق خارجی پیدا کرده است و بخشی از عوامل بدبینی ملت ایران نسبت به آمریکا با آن ذهنیتی که مورد بحث است بر می‌گردد به همین قضیه که آقای دکتر قادری فهرستی را ارائه دادند. ممکن است فهرستی را که من تهیه کرده‌ام بعضاً تکراری باشد. یکی کودتای ۲۸ مرداد است که مردم این را دخالت آشکار و توطئه می‌دانند. با تعریفی که ما دادیم و کتاب روزولت و اسناد دیگری که منتشر شده تأیید می‌شود که این توطئه بوده است. قضیه کاپیتالاسیون است، در عصر حاضر یک کشوری که خود را زمامدار دموکراسی جهانی می‌داند نباید خودش را به لحاظ قضاوت کنسولی بر یک کشور دیگر تحمیل کند، و این جز توطئه چه می‌تواند باشد؟ قضیه کاپیتالاسیون در ایران را می‌گویم که مخفیانه بود و لو رفت - و مسائل دیگری که بعضاً دوستان اشاره فرمودید و من دیگر تکرار نمی‌کنم؛ کودتای نوژه و نمی‌دانم چیزهایی که بعد از انقلاب بوده است، اینها جز توطئه مصداق دیگری نمی‌تواند داشته باشد. پس اگر بخواهد روابطی بین ایران و آمریکا وجود داشته باشد، ما باید واقعه‌گرا باشیم، یعنی باید به آمریکا تذکر داد که در این موارد شما به حقوق ملت ایران اجحاف کردید و او باید رسماً بپذیرد. اگر رسماً نپذیرد، اینها پایه‌هایی خواهند بود در سیاست خارجی بعدی ما که توطئه‌های بعدی روی آن استوار خواهد شد. این نظر شخصی من است که به عقیده‌ی خودم درست هست. دوستان می‌توانند نقض بفرمایند.

اخوان: من فهرست وار به سه نکته اشاره می‌کنم. نکته‌ی اول مربوط می‌شود به اصلاحات ارضی. در واقع توضیح لازم را آقای دکتر قادری دادند و مقصود من هم دقیقاً همان اقتصادی بود. این تفاوتی هست بین اصلاحات ارضی و چگونگی به اجرا گذاشتن آن. نتایج آن برای ما از لحاظ کشاورزی که

شما (شکوری) به آن اشاره کردید، فاجعه بود. منتها از لحاظ تاریخی لازم است که سیستمی به نام سیستم فنودال، یعنی سیستم اقتصادی مبتنی بر زمین داری که سیستم‌های اجتماعی و سیاسی را هم همراه خودش دارد، از بین برود. کارکرد اصلاحات ارضی از لحاظ تاریخی این بود و این برای جامعه‌ی ما اگر نگرش تاریخی داشته باشد پدیده‌ی مثبتی بود. آن سیستم فنودال از لحاظ اجتماعی و سیاسی در مدت انقلاب و مدّت کوتاهی بعد از انقلاب از بین رفت، نه قبل از آن. و از لحاظ سیاسی و اجتماعی به همان شکل ادامه داشت.

نکته‌ی دوم که آقای دکتر منوچهری به آن اشاره کردند. ببینید بحث من بر سر این نبود که نقش آمریکا و ایران‌گر بوده یا نه، در این بحثی نیست. گفتم که ما مستثنی نبودیم، اکثر کشورهای جهان سوم همان وضعیت ما را داشتند. منتها من می‌خواستم بر این نکته تأکید داشته باشم. مقداری هم آینده نگری در آن بود. ما باید بتوانیم تمایزی قائل بشویم بین آن چیزی که در عمل اتفاق افتاده و آن چیزی که در ذهن ما شکل گرفته.

نکته‌ی سوم مربوط می‌شود به همان توطئه. اگر اجازه بفرمایید، من توطئه را در کنار این نکته که آقای معادیخواه عنوان کردند قرار می‌دهم. این که توطئه معمولاً ناشی از نادانی است و این که آن برداشت دایی جان ناپلئونی در واقع اکثر اوقات ناشی از نادانی ماست. در جامعه‌ی ما یک واقعیت تاریخی است هر کسی می‌گوید قرار است اتفاق بیفتد، چون توضیحی و توجیهی برایش پیدا نمی‌کنند، می‌گذارند به حساب توطئه. این توهم در توهم نیست، توطئه وجود دارد و در این بحثی نیست. اما مطلب جالب راجع به سیاست خارجی آمریکا این است که در مقایسه با دیگر کشورها، در مورد توطئه فوق‌العاده آمریکایی‌ها و زاج هستند؛ هم با زبان، هم با قلم و سیاست‌های خودشان را اکثراً و به صراحت اعلام می‌کنند، اگر بخواهیم به آن طریقی که آقای شکوری توضیح دادند، اشاره کنیم و من هم با آن موافقم. توطئه آمریکا در ایران بسیار محدود، اما نقش مخربش فراوان بوده است. آنها را هم خود آمریکا صریحاً اعلام کرده است.

معادیخواه: از عکس‌العمل‌هایی که می‌شنیدم احساس می‌کنم، مطالب را نتوانستم درست بگویم. به هر حال درباره‌ی این ذهنیتی که در ایران نسبت به آمریکا هست من نمی‌توانم اظهار نظر بکنم. معتقدم که اگر بخواهد یک اظهار نظر درست و دقیقی بشود شرایطی دارد که آن شرایط را ما فاقدیم.

من فقط به عنصرهایی اشاره کردم و گفتم اگر بخواهد روزی بحث بشود اینها فاکتورهایی است که من فکر می‌کنم از ریشه‌های قابل بحث است. یعنی ممکن است امروز کسی اصلاً به جنگ صلیبی توجه نکند، اما بنده معتقدم در لایه‌های ژرف عواطف مسلمان‌ها و مذهبی‌های ما این مسأله هست. حالا موقعش اگر بحث شد ممکن است کسی بگوید هست و کسی بگوید نیست. بحث اسلام و کفر بحثی است که لازم است روزی به آن پرداخته بشود و جنبه‌های به اصطلاح مبهم زیاد دارد. مثلاً فرض کنید این آیه در قرآن یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا من دُونِکُمْ بَطَانَةً لایعلنونکم حساباً. یعنی بیگانه را همراز خودتان نگیرید، در فروپاشی شما کوتاهی نخواهند کرد، برای آنها ناکامی‌ها و مشکلات شما خوشایند است دشمنی از زبان‌هایشان آشکار است آن چه که در درون‌شان می‌گذرد از آن چه که بر زبان می‌آورند سنگین تر است. ببینید این بحثی است که از دیر زمان مطرح بوده و داستان دارد. یعنی ممکن است امروز کسی بگوید اصلاً بحث مذهبی را ما حذف کنیم، ولی نمی‌شود، یعنی اگر ما بخواهیم روزی کار درستی بکنیم بهتر است این چیزها روشن بشود. ممکن است یک روز اصلاً خیلی ذهنیت‌ها عوض و دگرگون بشود، تغییر کند. به هر حال من فقط حرفم همین است که در واقع ما احتیاج داریم به کارهای اساسی و ریشه‌ای، غیر از این هم چیزی ندارم. دو سه مثل هم زدیم که بیشتر از مثل نبود. نکته‌ای اضافه می‌کنم. بالاخره اگر در این دنیا موازنه‌ای بین کشورهایی که می‌خواهند با هم رابطه داشته باشند وجود نداشته باشد، مشکل ایجاد می‌شود. اگر یک طرف خیلی ضعیف باشد طرف دیگر خیلی قوی مشکل درست می‌کند. در واقع بحث مکانیسم سلطه و مسائلی که به سلطه مربوط می‌شود لاینحل می‌ماند. حالا این را چگونه می‌شود حل کرد، بحث دیگری است. روایتی را آقای مطهری در این کتابی که از ایشان چاپ شد، ولی رسماً پخش نشد و بالاخره همین طور مخفیانه پخش شده بود، نقل کرده است که سه نوع رابطه را مطرح می‌کند: سه جور رابطه می‌توانی داشته باشی: احتیاج داشته باشی اسپرش هستی، اگر رابطه رابطه‌ی احتیاج شد اسارت هم هست. بی‌نیازی اگر داشتی، یعنی احتیاج نبود، مثل هم هستید، تو یکی آن هم یکی. خدمت کردی امیر می‌شوی. این در مسائل شخصی است در مسائل کلی روابط کشورها و جامعه‌ها هم این مسأله هست. اگر کشوری کشور ضعیفی بود که از همه نظر محتاج بود و احتیاجش یک طرفه بود، خواه ناخواه اسارت، بدبینی و خیلی چیزهای دیگر را هم دارد.

زیبا کلام: من می‌خواهم دو مطلب ساختاری را که مربوط به کارمان می‌شود، قبل از پرداختن به چیزهایی که دنبالش بودیم، بگویم. یکی این که تا آنجایی که می‌دانم برای اولین بار هست چنین بحثی دارد در مؤسسه‌ای، تشکیلاتی، سازمانی مطرح می‌شود تا آنجایی که من می‌دانم برای نخستین بار هست که ما داریم مسأله‌ای را، شاید یکی از مهم‌ترین مسائل بعد از انقلاب را که امروز هم با آن دست به گریبان هستیم و آن هم مسأله‌ی ما و آمریکا هست، خارج از هو و جنجال و مغلطه و اینها، واقعاً دارد به صورت عالمانه و محققانه تحلیل می‌شود. جایش هست که اینها در دانشگاه و مؤسسات فرهنگی مطرح شود. در هر حال من از این بابت به آقای معادیخواه و تشکیلات‌شان تبریک می‌گویم. و می‌گویم این کاری که شما کردید کاری جدید است. واقعاً نبوده جایی که افراد بنشینند و در این باره صحبت کنند؛ حالا حوزوی یا دانشگاهی. این یک مطلب.

مطلب دیگر مربوط می‌شود به بخشی از طبیعت این بحث، که مثلاً حالا آقای دکتر منوچهری ما را به عنوان قهرمان ملی و مبارز با آمریکا و اینها نشان می‌دهد. همچنین آقای معادیخواه آقای شکوری را بنده و اینها را به عنوان وکلای تسخیری آمریکانشان می‌دهد. من تا آنجا که مربوط به خودم می‌شود، خیلی صریح و آشکارا عرض کردم. به هر حال این چیزی نیست، مطالب زیادی له و علیه آمده‌ها گفته می‌شود. یکی از آن مطالب این هست، که ببینید که چه عالی دارند از آمریکا دفاع می‌کنند و اینها. این دو تا مطلب ساختاری که می‌خواستم بگویم.

اما من در حقیقت می‌خواهم از این چند دقیقه مانده استفاده بکنم و یک زاویه جدیدی به بحث باز بکنم. ما این را مفروض گرفته بودیم هر چه قدر که ما مدعی ضدیت با آمریکا هستیم که آمریکا با ما دشمن است و این لیست بلند بالای نوزده و جنگ تحمیلی و تهاجم فرهنگی و اینها یادمان نرود که رژیم شاه هم کیفر خواست خاص خودش را دارد. فی الواقع شاه در تمام دوران انقلاب به گونه‌ای جدی معتقد بود که آمریکاییها دارند او را برمی‌دارند منتها بنا بر دلایلی که او نمی‌فهمد، البته بعضی جاها یک چیزهایی گفته که از زمانی که من نفت را محکم جلویش و ایستادم و به قول خودش این عین جمله اش است که گفتم، چشم آبی‌ها دیگر نمی‌توانند ببرند، این داستان شروع شد. جای دیگر گفته است که غربی‌ها حتی به نفس کشیدن ما حسودی می‌کنند، چون ما توانستیم خیلی پیشرفت بکنیم و شاه در حقیقت تا روزی که زنده بود با بند بند وجودش معتقد بود که آمریکاییها خلعتش کردند.

چرا من این زاویه را باز کردم، به این دلیل که می‌خواهم برگردم روی آن بحث گذشته‌ام که این چیزهایی که ما به عنوان کیفر خواست علیه آمریکا مطرح کردیم تکلیف رژیم شاه چه می‌شود. چون او هم اعتقاد داشته که، به هر حال آن هم حجت و دلایل خودش را دارد اصلاً در طول انقلاب اسلامی ایران شما دقت کنید از کجا شروع شد، این را بارها و بارها شاه در مصاحبه هایش در سال ۵۶ و ۵۷ و بعد هم که از ایران رفت، این را مطرح کرد. من می‌خواهم بگویم آن چیزی که آقای دکتر منوچهری یا آقای شکوری می‌گویند، به نظر من توضیح واضح‌تر است. کجا ما آمدیم گفتیم که آمریکاییها منافع ندارند یا ما برای آمریکاییها. می‌گوییم، فرض بفرمایید که در معادلات اقتصاد جهانی اینها فقط به دنبال این هستند که بروند با مالاریا مبارزه کنند، یا آب انبا یا بیمارستان درست بکنند. نگاه می‌کنند، کجا یک مشت یتیم هست یا قحطی هست بروند کمک کنند، حاشا و کلا. چیزی که می‌خواهم بگویم این هست که، اینجا کمک بگیرم از استدلال دکتر قادری، مگر خود ما غیر از آمریکاییها عمل می‌کنیم. من اولین بار که متوجه شدم خود ما مثل آمریکاییها عمل می‌کنیم زمانی بود که جلوی پارک شهر یک اتوبوس دو طبقه را دیدم، تازه از انگلیس برگشته بودم، فکر کنم سال ۶۹ - ۷۰ بود، روشن نوشته بود - نمی‌دانم سازمان چی بود، سازمان مشوق صادرات و اینها - خلاصه اش این بود که اگر کسی بتواند این قدر دلار صادر بکند و صادرات غیر نفتی داشته باشد، ما صد هزار دلار به او جایزه می‌دهیم. ببینید آن اتوبوس دو طبقه به نظر من مبین خیلی از چیزها است. کمترین و بزرگترینش این هست که ما هم مثل آمریکاییها هستیم ما هم در حقیقت به فکر توسعه صادراتمان هستیم. شما می‌گویید آمریکا در یک سری جاها نقش داشته و خواسته حکومت‌هایی را سر کار بیاورد که مطابق مصالح و منافع آمریکا باشند و ایضاً آقای دکتر منوچهری شما به ما لیست می‌دهید که جاهایی که حکومت‌هایی را سرنگون کرده که آن حکومتها در راستای مصالح و منافع آمریکا نبودند. مگر اتحاد شوروی غیر از این عمل کرد مگر اتحاد شوروی در افغانستان، در اتیوپی، در یمن و در جاهای دیگر غیر از این عمل کرد مگر چین غیر از این عمل کرد. مگر خود ما غیر از این عمل می‌کنیم؛ خود ما در افغانستان الان چه مشکلی با طالبان داریم. به عنوان سؤال برای این که طالبان گروهی هستند که احساس می‌کنیم که در جهت مصالح و منافع ما نیستند. آن یکی آقای برهان الدین ربانی هست ما از او حمایت می‌کنیم، عربستان می‌آید از دیگری حمایت می‌کند و جنگ هم ادامه دارد. ما هم در حقیقت این گونه عمل می‌کنیم. در لبنان ما آمدیم از تمام گروه‌هایی که آنجا بودند حزب الله را انتخاب کردیم. چرا؟

برای این که مصالح و منافع و استراتژی حزب الله با منافع و مصالح جمهوری اسلامی ایران همسویی و همخوانی دارد. بنده به شما قول می‌دهم که روزی هم که ما مصالح و منافع بزرگتری در لبنان داشته باشیم، حزب الله لبنان اولین گروهی هست که ما دیگر از آن حمایت نخواهیم کرد.

قادری: عذر می‌خواهم آقای دکتر همان طور که در سوریه و قتی بعضی‌های سوریه آمدند و حافظ اسد آمد، عده‌ای را کشتار کرد. ماعلاً این طرف را گرفتیم. هیچ صحبت از مسلمان‌ها و خون‌ریزی و اینها نکردیم.

زیبا کلام: بلی خیلی جاها هست که شما وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید که شما آمدید برای مصالح و منافع ملی خودتان. ببینید جمهوری آذربایجان چرا مقداری از ما دل نگرانند. می‌گویند برای این که ما آمدیم با ارامنه که کفار هستند جنگیدیم، شما چرا ما حمایت نکردید؛ شما که می‌گویید در رأس جهان اسلام هستید. طبیعی است، ما کار درستی کردیم که از آذربایجانی‌ها حمایت نکردیم، برای این که مصالح و منافع ملی ما ایجاب می‌کرد که ما خنثی باشیم.

ثانیه آخر هم، آقای دکتر منوچهری، من می‌توانم تمام آن اسباب و عللی که شما در کیفیت خواستتان علیه آمریکا آوردید، من می‌توانم یکی، یکی واردش بشوم. در کودتای نوزه آمریکاییها می‌خواستند واقعاً کودتا بکنند. در جریان طبس واقعاً آمریکاییها می‌خواستند جمهوری اسلامی را سرنگون بکنند، یا این که می‌خواستند ۱۰ - ۲۰ گروگان‌شان را نجات بدهند در ۲۸ مرداد همین طور. ولی یک مشکل بنیادتر ما داریم. به قول دکتر قادری شما می‌بینید که نوع بر خورد، نوع توهمی که ما در مورد آمریکا داریم در سیاست داخلی‌مان هم رخته کرده است. بنده عید ۷۴ یادم نمی‌رود ما در هر خانه‌ای رفتیم، صحبت چه بود. صحبت این که حاج احمد آقا را کشتند؛ ببینید تحصیل کرده، عامی، نمی‌دانم روشنفکر، تاریخ فکر همه می‌گفتند حاج احمد آقا را زدند، کشتند. حتی خوب یادم است که کارگزاران به عنوان آخرین مثال، جریان کارگزاران که در انتخابات مجلس شورای اسلامی به وجود آمد، من در میان جمعی بودم که از من پرسیدند شما نظرت چه است؟ گفتم بلی این جور است؛ حرکت طبیعی هست و اینها. آن آقایان و خانم‌هایی که آنجا بودند به من گفتند دیگر شما چرا! این مملکتی که تو استاد علوم سیاسیش باشی! یعنی شما واقعاً باور می‌کنید که جریان کارگزاران یک جریان صحیح و سالم هست؟ آقا شما دیگر چرا! اینها همگی دستشان در یک کاسه هست. اینها همه

برنامه است. فیلم است. دیدند که جریان انتخابات آن جور که باید خوب جلو نمی‌رود، آمدند به یک عده گفتند که شما بشوید کارگزاران و شما هم بشوید روحانیت مبارز که انتخابات جدی بشود. من معتقدم که آقای دکتر منوچهری تا این مشکل و معضل ما حل نشود نگرش ما فی الواقع نسبت به آمریکا پر توی از همین بینش هست. عرض دیگری ندارم.

منوچهری: در مورد دادستان شدن من، در واقع من متهم به دادستان بودن شدم. مشکلی نیست. البته من انکار نمی‌کنم که در بحث رابطه‌ی آمریکا با کشورهای جهان سوم برای من مسأله‌ی بار عاطفی دارد، برای این که شما از تجربیات گذشته‌تان گفتید. من در دوران دانشجویی، در آمریکا، با دانشجویان آمریکای لاتین تماس‌های جدی داشتم. در واقع رشته‌ی دوم من مطالعات آمریکای لاتین بود. با مصائب و مشکلات و رنج‌های مردم آمریکای لاتین از نزدیک در تماس بودم. این است که چند سالی، واقعاً، این دغدغه‌ی شخصی من بود، حتی زبان اسپانیایی را یاد گرفتم تا بیشتر با این مسائل آشنا بشوم. بنابراین انکار نمی‌کنم که مسأله برای من بار عاطفی دارد. یعنی مسأله‌ی من صرفاً آمریکا و ایران نیست. حالا اگر یک مقدار زیاده روی شده است خارج از چارچوبی است که باید باشد. اینجا بحث، بحث علم و تبادل نظر است. اگر احتمالاً من احساساتی شدم، به هر حال صحیح نبوده است. منتها من با این نکته‌ی آخر آقای دکتر زیبا کلام و دقیقاً عین همان را که آقای دکتر قادری مطرح کردند، می‌خواهم این طور بگویم که من با نیمی از آن موافقم، با نیم دیگرش نیستم. و اینجا باز برای من مشکل، مشکل روشی است. من معتقدم که ما هم چنان، تقریباً همگی، در مورد روش بی‌توجه بودیم و آن هم این است که مباحث با هم در واقع مخلوط می‌شد و ما از بحث اصلی دور می‌شدیم و این خود بخود کار را مشکل می‌کرد. که حتی اگر فرض را بر این بگذاریم - که من این فرض را قبول دارم - که ما در روان‌شناسی جمعیت‌مان این مشکل دایی جان ناپلئون را داریم. منتها این یک بحث است. به نظر من مسأله‌ی مسبب دانستن آمریکا برای مشکلات ما - که باعث شده است که ما در رابطه‌ی با آمریکا مواضعی را اتخاذ کنیم، حالا دولت جمهوری اسلامی یا مثلاً کسانی که با این مواضع موافق هستند یا نظر منفی نسبت به آمریکا دارند یا حساسیت نسبت به آمریکا در اتخاذ سیاست‌های مثبت دارند - بحثی جدا است. یعنی این که یک موقع است که ما می‌گوییم آقا ما در روان‌شناسی جمعیت‌مان مشکل توهم و توطئه را داریم. خوب این به عنوان یک بحث علمی باید

بیاید. من حتی یک مورد تجربه‌ی شخصی داشتم. یک نفر با ما کلی صحبت راجع به انتخابات کرد ما همه را که برایش گفتیم. کلی عرق ریختیم در مورد انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی هفتم که آقا این جور بوده است آن جور بوده است. معادلات را گفتیم غیره و ذلک آخر سر در آمد گفت که آقا یعنی تو می‌گویی این برنامه ریزی شده نبود؟ یعنی بعد از این که من یک ساعت برایش گفتم آخرش این طور شد.

یا عین تجربه‌ی آقای دکتر. ما تازه از خارج کشور آمده بودیم، یکی دو جلسه محافل خانوادگی که رفتیم اولین نتیجه‌ای که گرفتم این بود که من در هیچ محفلی بحث سیاسی نکنم. برای این که به من می‌خندند. یعنی این که می‌گویند آقا تو نمی‌فهمی چه خبره، این را من قبول دارم. اینها را ما همگی مفروض داریم. منتها این یک بحث است این که بیایم بگویم آقا تصور ما راجع به آمریکا بخشی از آن توهم و توطئه است، این نیمه‌دوم را من نمی‌توانم بپذیرم. چون که به نظر من شواهد و دلایل کافی - دوباره دادستانی نشود! - از نظر خود من، در مطالعات علمی و مشهودات، حالا از مقالات و کتب و غیره و ذلک هست که برمی‌گردد به این که اینها همه در مورد چیست. در مورد توطئه وقتی ما صحبت می‌کنیم، من بخشی از تعریف آقای شکوری را قبول ندارم. معنی توطئه این نیست که پنهانی باشد. من می‌گویم جایی که دولتی یا قدرتی با یک کانون تصمیم‌گیری بتواند به هر وسیله و شکلی که لازم می‌داند در سرنوشت یک جامعه دخالت بکند و روند تحولات را در حیات اجتماعی یک کشور یا یک منطقه‌ی خاصی، بنا به منافع و خواسته‌های خودش، تغییر بدهد، علی‌رغم میل مردم و منافع آنها، این را من می‌گویم توطئه. اگر بنا هست راجع به توطئه، یعنی اصلاً - ماکه می‌گوییم یعنی کسانی که نظر منفی یا حساسیت نسبت به مسائل ایران و آمریکا دارند - این واژه را این دیدگاه ابداع نکرده است. این واژه انتقادی است. یعنی می‌گویند این توهم توطئه است. این نیست که ما بگوییم آمریکا علیه ما توطئه کرده است، نه. بلی منافعش بوده است اما به چه وسیله‌ای خواسته است به این منافع دست پیدا کند، آن مشکل ماست.

یک مشکل روشی دیگر که باز من دارم در صحبت آقای دکتر زیبا کلام و آقای دکتر قادری می‌بینم، این است که دوباره بین سیاست خارجی و بحث تعیین‌کنندگی در سرنوشت، تمایز داده نمی‌شود. به نظر من این مشکل روشی دارد. ما اینجا راجع به ذهنیت مردم یا ذهنیت به اصطلاح عمومی ایرانیان یا خواص، در مورد سیاست خارجی آمریکا بحث نمی‌کنیم؛ در مورد عملکرد

آمریکا در ایران بحث می‌کنیم. و الا در مورد سیاست خارجی بلی، شما می‌توانید چنین، آمریکا شوروی و حتی خود ایران را بگذارید و بگویید کجا بر اساس منافعشان عمل کردند. کجا انسان دوستانه عمل کردند، خواهیم دید که واقعاً ستونهای بحث انسان دوستانه اش تقریباً سست است.

زیبا کلام: ببخشید من نکته‌ای را بگویم. این عملکرد آمریکا را که شما می‌گویید اگر مستقل از ذهن بررسی بکنید، چگونه ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟ مگر می‌شود چنین کاری کرد؟ مگر ما می‌توانیم عملکرد آمریکا در ایران را بدور از ذهنیتی که داریم، بدور از ذهنیت سیاسی اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی امان بیایم بررسی کنیم؟

منوچهری: ببینید آقای دکتر اگر بحث ذهنیت‌ها و پیش‌فهم‌ها پیش بیاید و مطرح بشود این عام است. یعنی همان طوری که من به نوعی دچار پیش‌فهم هستم، شما می‌توانید نوعی هم دچار پیش‌فهم هستید. ما هیچ وقت فارغ از پیش‌فهم‌های مان نیستیم. برای همین است که من هم معتقدم گفتگو به معنای اعم آن یا دیالوگ یا گفت‌وگو هر چه که اسمش را بگذارید برای همه‌ی مسائل، از مسائل اجتماعی فرهنگی داخلی گرفته تا سیاست خارجی، امری ضروری است، چون از طریق رابطه‌ی بین الادهانی می‌شود پیش‌فهم‌ها را کاهش داد. اینها بحث‌های روشی است، من هم به آن معتقدم. منتها، نمی‌شود گفت آنهایی که نظر منفی دارند دچار پیش‌فهم هستند، نمی‌توانند درست ببینند. اما آنهایی که معتقدند مشکلی نیست و ما اشتباه می‌کنیم، دچار پیش‌فهم نیستند. نه، به نظر من هر دو پیش‌فهم‌های خاص خودشان را دارند. باید دید چگونه می‌شود فارغ از پیش‌فهم‌ها شد. بنابراین من معتقدم کسانی که نگرانند از این که آمریکا چه ممکن است انجام بدهد، یا این که الان ما چگونه باید راجع به آمریکا فکر بکنیم، پشت سرش یک تجربه‌ی طولانی هست که در مجموعه یا در ستون سیاست خارجه تنها نمی‌گنجد. در غیر این صورت فرانسه و آلمان هیچ فرقی با آمریکا نمی‌کنند. به قول دوستی ایرلندی، می‌گفت آقا ببین در کل اروپا تنها کشوری که تجربه‌ی استعماری نداشته، ایرلند است. دیدم راست می‌گوید. یعنی شما امکان ندارد در اروپا، لاقول اروپای غربی کسی را پیدا کنید که سابقه‌ی استعماری نداشته باشد. بلی اگر شما بروید در ژنیر طبیعتاً آنها راجع به آمریکا و فرانسه خیلی متفاوت از ما فکر می‌کنند. آنها فرانسه را ممکن است، لاقول روشنفکران و مخالفین،

عامل خارجی بدانند. بحث دارد طولانی می‌شود. منظور من این هست که اگر ما بحث می‌کنیم آن چه را که به عنوان توطئه اسمش را می‌گذارند، تعیین کنندگی سرنوشت یک مردم دیگر علی‌رغم میل خودشان به هر وسیله ممکن از جمله کودتا و خشونت و اعدام‌های دسته جمعی در استادیوم ورزشی گرفته تا هر چه که لازم باشد بدتر از این. این یک چیز است، این که ما بگوییم آقا سیاست خارجی مان این است این یک چیز دیگر است.

قادری: ممنون، آقای دکتر منوچهری دل ما را جریحه دار کردند با اعدام‌هایی که در استادیوم بوده و اینها دیگر ما چه می‌توانیم بگوییم، آدم‌هایی که سازشکار هستند و این همه ظلم‌ها و جنایات و فجایعی که بر بشر می‌گذرد نمی‌بینند. آخر اینها چه جور آدم‌هایی هستند - خنده -

من در حقیقت دو نکته را می‌خواهم بگویم. یکی از آنها به همین دید توطئه برمی‌گردد که یکی از محورهای اصلی بحث ما بود. یکی هم عوامل مؤثر بر ذهنیت منفی بود، مثبت را کار ندارم؛ چون روی آن بحث نشده. در مورد دید توطئه من در حقیقت نکاتی را که آقای دکتر زیبا کلام گفتند، خود آقای دکتر منوچهری هم با اندکی تعدیل نکاتی را گفتند. من فکر می‌کنم اینها همه بیانگر ذهنیت ماست. شما مثلاً این انتخابات را مثال زدید. همین طور است یعنی واقعاً عده‌ای چه بریده باشند، چه نبریده باشند، فکر می‌کنند انتخابات هم یک بازی بیشتر نبود - ۲ خرداد پارسال - من استادی را سراغ دارم در دانشگاه که به من می‌گفت اصلاً وقوع انقلاب اسلامی ایران یک توطئه بیشتر نیست! الآن تدریس می‌کند و استاد هست. به چه معنا می‌گفت. به من یک سری فاکتور می‌داد، بسین در اینجا شریعتی بود، در اینجا نیروهای رادیکال اسلامی بود، در اینجا این اتفاق‌ها بود، آمریکا برای این که رادیکالیزم اسلامی را سرکوب کند، به گروهی آمد کمک کرد تا بر این کشورها مسلط بشود که این وضعیت اسلام را حل کند، برود. ببینید یک جایی اینها بالاخره خواستند مذهب را در ایران حل بکنند، گذاشتند گروه‌هایی شعار مذهبی بدهند، این اتفاق بیفتد. حل بشود، برود. می‌گویند یک جایی بالاخره ما باید وضعیت مان را با این سری قضایا روشن بکنیم. چه بسا در دلایلی که علیه آمریکا می‌آوریم موارد درستی هم باشد، من هم قبول می‌کنم. فکر می‌کنم آقای دکتر زیبا کلام، آقای دکتر اخوان هم که با من متهمان این طرف قضیه هستند، بپذیرند. حالا من حرفم این است که می‌خواهم بگویم چه بسا مواردی هم درست باشد که با تحقیق می‌شود، نشوند. بشخصه اصلاً منکر این نیستم.

این ذهنیت ذهنیت آشفته‌ای است. شما فردا می‌توانید بگویید که آقا جمهوری اسلامی ایران توطئه بود، حتی نشان بدهید وقتی که امام با ایر فراس به ایران آمد چگونه دستش را دوستانه گذاشته بود روی شانه آن کمک خلبان اینها یعنی چه. یعنی صدور انقلاب از خارج. چرایی بی‌سی آمد با ایران این کار را کرد. چرا آمد وضعیت را آشفته کرد؟ ببینید این ذهنیت‌ها یک شمشیر دو لبه است. هر کسی قدرت داشته باشد می‌برد. رضا شاه همین طور استدلال می‌کرد. محمد رضا شاه به گونه‌ای که گفته شد، همین جور استدلال می‌کرد. ما هم همین طور. من فکر می‌کنم وضعیت تنوری توطئه را نباید بحثش را روشن کرد. این یک نکته بود.

نکته‌ی دوم. من بر می‌گردم و کمک می‌گیرم از حرفهای آقای معادیخواه، به عقیده‌ی من حرف‌شان درست است. من خودم روی عوامل مؤثر بر ذهنیت منفی ایرانی‌ها در دو مرحله یکی به اصطلاح درگیری و ارتباط آمریکا با شاه، حالا قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب که کودتای نوزده و اینها هم در زمره‌اش قرار می‌گیرد، یکی هم مشکل آمریکا در ایران و تأثیر منفی فرهنگی آن. این را اشاره کردم. ولی توضیحات آقای معادیخواه من را به نکته‌ای رهنمون می‌شود، فکر می‌کنم ما اگر در این عوامل یک جا تباین و جایی تکالیف فرهنگی - مذهبی خودمان را قرار بدهیم. این را بالاخره از نجس و پاکی گرفته تا نوع حجاب گرفته، نوشیدنی‌ها، هر چه که بخواهد از ساده گرفته تا پیچیده، من خواستم فقط اصلاح بکنم آن عواملی که گفتیم با این که در اینجا گنجاندم ولی می‌توانم به شکل مستقل نقش عاملی را هم اضافه بکنم.

عوامل مؤثر در روابط ایران و آمریکا (۲)*

سیف زاده: من کلامی دارم که وصلش می‌کنم به مطالب هفته گذشته. تصوّر من این هست که در روابط بین کشورها نمی‌شود سفید یا سیاه نگاه کرد. طبیعی است که هم ایران و هم آمریکا دنبال منافع ملی خویشند. آنجا که منافع ملی ایجاب بکند، طبیعی است ممکن است نیش و نوش با هم باشد همیشه به قول کلام علمی، حاصل جمع جبر مضاعف نیست، احتمالاً حاصل جمع جبری صفر هم هست؛ یعنی در بعضی جاها ممکن است منافع دو طرف متعارض باشد. بنابراین اینجا که منافع ملی

* - سومین میزگرد بررسی تاریخ روابط ایران و آمریکا شنبه ۳۰ خرداد (در این جلسه آقای دکتر منوچهری غایب بود).